

مقر حکومتی خان نویی شد. پس از مدتی خدااکرم خان در ماه رمضان به میهمانی به قلعه پللی رفت و ماه رمضان و مسائل شرعی را مستمسک قرار داد و از آقاخان درخواست کرد به خاطر آنکه عبادات وی در آن قلعه دچار اشکال شرعی نشود، چند صباحی قلعه را در اختیار او بگذارد. آقاخان فریب خورد و قلعه را به وی می سپارد. خدااکرم خان نیز از فرصت استفاده و دستور دستگیری آقاخان را صادر کرد. آقاخان زندان و ایل نویی سرکوب و غارت شد.^{۱۵۷} خدااکرم خان با تصرف مقر حکومتی ایل نویی و سلطه بر این ایل، گام دیگری در جهت گسترش قدرت ایلی خود برداشت که می توان آن را آخرین اقدام موفق او دانست. آقاخان از زندان خدااکرم خان آزاد و به نصیرخان دشمن زیاری پناهنده شد. بدین گونه سازمان ایل نویی از هم پاشید و این ایل منقرض و در سایر ایلات همجوار (بویراحمد و دشمن زیاری) مستحیل شد. آقاخان نیز تا پایان عمر به صورت پناهنده زیست و حتی درگیری خدااکرم خان و فرزندانش و سرانجام قتل او در سال ۱۳۰۸ آقاخان را به تصرف قدرت و تجدید سازمان ایل نویی قادر نساخت. در سال ۱۳۲۱-۱۳۲۰ قمری که بختیارها مدتی (حدود یک سال) حکومت کهگیلویه را در اختیار داشتند، آقاخان برای بازگشت به قدرت، به آنان متوسل شد اما در این تاریخ کریم خان بویراحمدی در حال گسترش قدرت و مقابله با بختیارها بود و ولی خان و هادی خان بویراحمدی، در راه مقابله با گسترش قدرت کریم خان، برای بختیارها پیش از آقاخان نویی اهمیت داشتند. بنابراین به خواسته او توجهی نشد و ایل نویی و کلانتری آن احیا نگردید.

در سالهای آخر دوره ناصری و احتمالاً مقارن با قتل خدااکرم خان بویراحمدی، تحولی سیاسی در ایل طیبی گرمسیر به وقوع پیوست و منجر به نبرد قدرت در درون ایل شد. در حدود سال ۱۳۰۸، حسنعلی خان به دلیل کهولت از کلانتری کناره گرفت^{۱۵۸} و فرزند خود فایده محمدشفیع را به کلانتری منصوب کرد.

۱۵۷. باور، همان، ص ۹۶، و مجیدی، همان، ص ۳۸۸.

۱۵۸. درباره مدت کلانتری حسنعلی خان اختلاف نظر وجود دارد. حسنعلی خان در گفتگو با اسکندر خان عکاشه، که در حدود ۱۳۲۰ قمری مأمور مالیات طیبی گرمسیر بود، از ۶۰ سال خانی خود سخن به

حسنعلی خان دختر خداکرم خان بویراحمدی را که "زهرا بگم" نام داشت به عقد خود درآورده بود و از این زن هم چند فرزند از جمله دو پسر به نام عباس و علی نقی داشت. انصاف محمدشفیق خان، که مادر او از طایفه کراییی بود، برای عباس، که مادر او از ایل بویراحمد بود، قابل تحمل نبود. از این رو عباس با حمایت و هدایت ولی خان و هادی خان بویراحمدی که دایبهای او بودند توانست از حکمران وقت فارس و حاکم وقت کهگیلویه در برابر قول اطاعت و همکاری، حکم کلانتری ایل طیبی را بگیرد و عازم "لنده" مرکز طیبی گرمسیر گردد. بسیاری از طوایف طیبی از حکم حکومتی اطاعت و حمایت خود را از عباس خان اعلام کردند. اما طایفه کراییی که دایبهای محمدشفیق خان بودند همراه با عده قلیل دیگری از اهالی طیبی، همچنان بی اعتنا به حکم حکومت، خود را به محمدشفیق خان وفادار می دانستند. بدین گونه در اواخر دوره ناصری، ایل طیبی گرمسیر به دو شاخه محمدشفیق خانی و عباس خانی تقسیم شد. اما محمدشفیق خان و طایفه کراییی در مقابل عباس خان و هوادارانش ناب مقاومت نیاوردند و به منطقه "آروه"، که در آن تاریخ به کلانتری عباسقلی خان بویراحمد گرمسیری، عمه زاده محمدشفیق خان، اداره می شده، عزیمت کردند و در منطقه‌ای به نام "آب ریگور" ساکن شدند.

همزمان با این رخدادها، محمدشفیق خان دست به فعالیتهای سیاسی زد و به اتفاق ملاعلی پناه کدخدای طایفه کراییی عازم شیراز شد. او توانست نظر حکام دولتی فارس و کهگیلویه را به خود جلب کند و با دریافت حکم عزل عباس خان و

→ بیان می آورد و صحنه نزاع هم در ص ۷۰۸ کتاب خود مدت کلانتری وی را ۶۰ سال می گوید. اما نگارنده ضمن تحقیقات خود و تطبیق حوادث تاریخی با همدیگر به این نتیجه رسیده که مدت کلانتری مشارالیه، تحقیقاً کمتر از ۶۰ سال بوده است. زهرا حسنعلی خان فرزند محمد خان است و محمد خان در سال ۱۲۶۱ قمری با میرزا فتح خان گرمسودی دیدار کرده است. بنابراین اگر سال وفات محمد خان را سال ۱۲۶۱ (صرف نظر از اینکه در هنگام فوت محمد خان، حسنعلی خان سه دلیل بر رسیدن به سن بلوغ مدنی عملاً کلاشر سوده است) و آغاز کلانتری حسنعلی خان را نیز همان سال ۱۲۶۱ و پایان کلانتری او را سال ۱۳۰۸ بدانیم، مدت کلانتری وی حدود ۴۸ سال می شود. زیرا بنا به نقل آقای حیدر پورمحمدی، محمد شفیع خان حدود ۱۲ سال کلانتری کرده و از آنجا که محمد شفیع خان سال ۱۳۲۲ درگذشته، شروع کلانتری او و پایان کلانتری حسنعلی خان در حدود سال ۱۳۰۸ بوده و بدین ترتیب مدت کلانتری حسنعلی خان حدود ۴۸ سال بوده است.

کلانتری خود به منطقه بازگردد.^{۱۵۹} محمد شفیع خان با در دست داشتن حکم کلانتری عازم لنده شد و توانست عباس خان و طرفدارانش را از لنده بیرون کند و زمام امور را به دست بگیرد. عباس خان نیز پس از این واقعه عازم شیراز شد و توانست برای بار دوم حکم کلانتری طیبی گرمسیر را دریافت کند، اما دیگر نتوانست وارد لنده شود و مقر خود را در قریه "چنگلوا"^{۱۶۰} در چند کیلومتری غرب دهدشت قرار داد. عباس خان در چنگلوا بساط خانی گسترده و حتی تصمیم داشت که مالیاتی بیشتر از آنچه معمول بود از مردم دریافت کند. در چنین شرایطی محمد شفیع خان و دیگر سران خاندان کلانتری (از جمله قاید شاهرخ و قاید علی محمد که بعداً علی محمد خان شد) با هم به مشورت نشستند و بدین نتیجه رسیدند که لزومی ندارد بیش از این خود را مقید به حکم کلاه پوشیده‌های شیراز (حکام دولتی) کنند و حکم خانی هر کس باید تفنگش باشد. آنان با سران سایر طوایف طیبی از جمله طوایف «رود تلخی»، «ناملکی» و «گیوه چرمی» در این باره مشورت کردند. همه کدخداها با محمد شفیع خان هم رأی شدند و به این نتیجه رسیدند که باید بدون توجه به حکم حکومتی، ایل را از بحران نفاق و تجزیه نجات داد و عباس خان را از میان برداشت.^{۱۶۱} سران طوایف طیبی در جلسات مشورتی اظهار کردند که آماده‌اند عباس خان را بکشند مشروط بر اینکه محمد شفیع خان

۱۵۹. مجیدی در صفحه ۴۲۸ کتاب خود نوشته است که محمد شفیع خان رقم کلانتری را در شیراز از غلامحسین خان صاحب اختیار دریافت کرد. در حالی که محمد شفیع خان در سال ۱۳۲۲ فوت کرده و نزاع محمد شفیع خان و عباس خان مربوط به اوایل خانی محمد شفیع خان یعنی بین سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ بود و غلامحسین خان صاحب اختیار در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ یعنی حداقل ۱۴ سال پس از واقعه فوق و حتی پس از مرگ محمد شفیع خان حکمران فارس شد.

۱۶۰. چنگلوا در این تاریخ جزو قلمرو کلانتری طیبی گرمسیر بود.

۱۶۱. انتصاب خوانین در ایل طیبی صیغه‌ای شبه دیموکراتیک و مسالمت‌آمیز داشت. بدین معنا که خان با نفاهم نخبگان سیاسی یعنی سران خاندان کلانتری و سران طوایف به قدرت می‌رسید. در این مورد هم حسنعلی خان که به دلیل طولانی بودن دوره کلانتری از حرمت خاصی برخوردار بود. در زمان حیات خود فرزند او شدش کای محمد شفیع را برای کلانتری پیشنهاد و به سران ایل توصیه کرد که از آن تاریخ دیگر او را کای محمد شفیع خطاب نکنند بلکه محمد شفیع خان بگویند. بنابراین از نظر افکار عمومی ایل طیبی، کلانتری محمد شفیع خان مشروعیت سیاسی داشت و عباس خان فردی سنت شکن و متمرد تلقی می‌شد و همین امر توافقی در مورد قتل او را تسهیل کرد.

دستور قتل و رضایت خود را در قرآن بنویسد و امضاء کند. خان پذیرفت و نقشه قتل طراحی و ضارب تعیین و مقرر شد که چند نفر به بهانه دیدار با عباس خان به حضور او برسند و در فرصت مناسب او را به قتل برسانند. بدین منظور، در ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۰۹، چند نفر از سران طایفه تاملکی از جمله ملاعلی همت، ملا بهزاد و ملاسیاه و پسرش خدامراد و چند نفر دیگر به ظاهر به دیدن عباس خان رفتند. قرار شد که هر وقت ملا بهزاد دست به ریش خود کشید، ضارب که خدامراد پسر ملاسیاه بود، دست به کار شود. افراد تعیین شده به حضور عباس خان رسیدند. ضمن صحبت، سرانجام در وقت مناسب ملا بهزاد دست به ریش کشید و ضارب، عباس خان را هدف گلوله قرار داد و از پای درآورد.^{۱۶۲} بدین گونه کلاتری بلامنازع ایل طیبی در اختیار محمد شفیع خان قرار گرفت و انسجام ایل طیبی حفظ شد.^{۱۶۳} حوادث فوق که مربوط به نبرد قدرت در درون کلاتری طیبی گرمسیر است، در محدوده سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ قمری رخ داده و از این تاریخ به بعد که محمد شفیع خان کلاتری را به عهده گرفته، تا سال ۱۳۲۰ که بخشاریها بر کهگیلویه حاکم شده‌اند، مطلب مهمی درباره ایل طیبی ثبت نشده است.

در ۱۸ رجب ۱۳۰۹ معتمدالدوله از حکومت فارس معزول و رکن‌الدوله به جای او منصوب شد. رکن‌الدوله در ۱۶ شوال وارد شیراز شد و پس از آن، پسر بزرگ خود را که عین‌الملک لقب داشت به حکومت کهگیلویه منصوب کرد و او در اوایل ذی‌قعدة روانه بهبهان شد. عین‌الملک حدود دو ماه پس از استقرار در بهبهان، یک نفر را به قتل رساند و این امر موجب تجمع مردم و شورش بر ضد وی شد.^{۱۶۴}

عین‌الملک در دوره حکومت یک ساله خود با ولی خان که پس از قتل خداکرم خان، کلاتری بویراحمد سردسیر را به عهده داشت، درگیر بود. ولی خان فردی مقتدر و سیاستمدار بود. دلایل بروز جنگ میان ولی خان و عین‌الملک در تاریخ ثبت نشده، ولی اصولاً حکام دولتی نپرداختن مالیات را که ناشی از فقر و

۱۶۲. تاریخ قتل عباس خان طیبی در دفترچه یادداشت مرحوم آقا میرعلی صدر نفوی (ره) ۱۷۰ ربیع الثانی ۱۳۰۹ قید شده است.

۱۶۳. مجیدی، همان، ص ۴۲۷، ۴۲۸؛ صفی‌نژاد، همان، ص ۷۰۸ تا ۷۱۰.

۱۶۴. وقایع انقاییه. ص ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۱.

ناتوانی مردم بود، تمرد و شورش محسوب می‌کردند و دستاویز سرکوبی ایلات قرار می‌دادند. عین‌الملک توانست ایلهای بابویی، بویراحمد گرمسیر، چرام و نویی^{۱۶۵} را که به ترتیب در این تاریخ به کلانتری حسینقلی خان، عباسقلی خان، هادی خان و آقاخان اداره می‌شدند برای سرکوبی ولی خان با خود همداستان کند. بدین منظور اردوی مشترک به سوی سرگزته نسی (نسوج) عازم شد. عین‌الملک خود به دهدشت آمد و ظاهراً به بهانه تدارک نیروی بیشتر ولی در واقع به دلیل ترس از خطرات احتمالی، همان جا مستقر شد اما اردوی مشترک او در منطقه سرکرته با نیروهای ولی خان درگیر شدند. در این جنگ حدود ۳۰ نفر بابویی، ۲۰ نفر بویراحمد گرمسیر و ۵ نفر نویی کشته شدند و سرانجام ولی خان موفق شد نیروهای متحد تحت فرمان حاکم دولتی را شکست بدهد.^{۱۶۶}

مدت کوتاهی پس از جنگ فوق، در ۳ رمضان ۱۳۱۰ رکن‌الدوله از حکومت فارس عزل و حسین‌قلی خان مافی نظام‌السلطنه به جای او منصوب شد. نظام‌السلطنه در ماه شوال وارد شیراز شد و حدود یک ماه پس از آن، یعنی در ذی‌قعدة ۱۳۱۰، عین‌الملک را از حکومت کهگیلویه برکنار کرد. نظام‌السلطنه ابتدا شخصی به نام عبدالله میرزا را برای جانشینی عین‌الملک در نظر گرفت اما سرانجام در ذیحجه ۱۳۱۰، عبدالله خان قشقایی پسر داراب خان را از ایل بیگی‌گری قشقایی عزل و به حکومت کهگیلویه منصوب و او را روانه بهبهان کرد. حدود ۷ ماه بعد عبدالله خان را به شیراز احضار کردند و به این دلیل که مبلغ ده هزار تومان از مالیات را نپرداخته بود، در منزل حکومتی نگاه داشتند و به عبارت دیگر، محترمانه بازداشت کردند. عبدالله خان در بازگشت مجدد به بهبهان، احتمالاً برای دریافت مالیات مردم را به گونه‌ای تحت فشار قرار داد که منجر به طغیان و قیام آنها شد. مردم مفر حکومتی وی را محاصره کردند و در نتیجه درگیری میان نیروهای دولتی و مردم، چند نفر از مردم به قتل رسیدند. طبیعی است که پس از آن واقعه حکومت

۱۶۵. کلانتری ایل نویی در این تاریخ عملاً معزول بود و در شبکه قدرت سیاسی منطقه جایگاهی نداشته، اما به دلیل خصومت آقاخان نویی با ولی خان، طبیعی است که طوایفی از ایل نویی که از آقاخان اطاعت می‌کردند در سرکوبی ولی خان شرکت کرده باشند. ۱۶۶. کپاوند، همان، ص ۸۱، ۸۲.

عبدالله خان برای مردم منطقه قابل تحمل نبوده است. در همین هنگام، در سوم رمضان ۱۳۱۱، نظام السلطنه از حکومت فارس عزل و رکن الدوله به جای او منصوب شد. رکن الدوله خود پنج ماه (یعنی تا اوایل صفر ۱۳۱۲) در تهران ماند و در این مدت پسر خود عین الملک را نایب الحکومه فارس کرد. عین الملک، عبدالله خان قشقایی را برکنار کرد و اواخر شوال ۱۳۱۱، حکومت کهگیلویه را به فرج الله خان منتصرالملک سپرد. ظاهراً منتصرالملک بر سر میزان مالیات منطقه با حکومت فارس اختلاف پیدا کرده است، زیرا پس از حدود چهار ماه (در صفر ۱۳۱۲) عین الملک را که پس از ورود رکن الدوله به شیراز مسئولیت خاصی به عهده نداشت، به جای او در نظر گرفتند. اما سرانجام منتصرالملک توانست با قبول پرداخت مالیات بیشتر، رضایت حکمران فارس را جلب کند و با قرار مبلغ چهل و نه هزار تومان مالیات، حکومت کهگیلویه را حفظ کند. پس از این قرار جدید، منتصرالملک حدود بیست ماه دیگر حاکم کهگیلویه بود تا اینکه در رمضان ۱۳۱۳، حکومت کهگیلویه به ابوالقاسم خان نصیرالملک سپرده شد. او چون همزمان حکومت آباده و بوانات قنقری و خفرک و مرودشت را به عهده داشت، صفدر میرزا را در مقام نایب الحکومه خود در کهگیلویه، به بهبهان اعزام کرد.^{۱۶۷}

حدود دو ماه از حکومت نصیرالملک و نایب الحکومگی صفدر میرزا در کهگیلویه سپری نشده بود که در ۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۳، ناصرالدین شاه قاجار در حرم حضرت عبدالعظیم به ضرب گلوله میرزارضای کرمانی از پا درآمد و منطقه کهگیلویه تحولات سیاسی خود را در دوره ۵۰ ساله سلطنت او، به گونه‌ای که در صفحات پیشین به رشته تحریر درآمد پشت سر گذاشت.

دوره مظفرالدین شاه

اگر چه دوره سلطنت مظفرالدین شاه بیش از ده سال (۱۳۲۴-۱۳۱۳) به طول نینجامید، اما در همین دوره کوتاه، مردم ایران شاهد تحولات مهمی بودند. در این

نوشته به سه مورد از وقایع مهم این دوره که به طور محسوس سرنوشت و تحولات سیاسی منطقه کهگیلویه را نه تنها در دوره سلطنت مظفرالدین شاه، بلکه در مقطع بیست ساله میان انقلاب مشروطیت تا سلطنت رضا شاه و حتی در دوره پهلوی، تحت تأثیر قرار داد، به اجمال اشاره می‌کنیم. این سه مورد به ترتیب تاریخی عبارت‌اند از: ۱. احداث جاده کاروان‌رو میان خوزستان و اصفهان (معروف به جاده بختیاری)؛ ۲. انعقاد قرارداد مربوط به کشف و استخراج نفت (معروف به قرارداد دارسی)؛ ۳. انقلاب مشروطیت ایران.

۱. احداث جاده بختیاری

در دوره مظفری، انگلیس و روس دو ابر قدرت زمان خود محسوب می‌شدند. روسیه شمال ایران و انگلیس جنوب آن را حوزه نفوذ خود می‌دانستند و در امور آن مداخله می‌کردند. طبیعی است که هر کدام از آنها نسبت به مداخله دیگری در امور حوزه تحت نفوذ خود حساسیت فوق‌العاده داشت و واکنش جدی نشان می‌داد. تحولات سیاسی کشور ایران در سراسر دوره قاجاریه و حتی بعد از قاجاریه، به شکل دیگری، متأثر از رقابت این دو ابر قدرت بوده است.

منطقه بختیاری در حوزه نفوذ انگلیس واقع بود و از این رو موقعیت و امکانات آن همواره تحت مطالعه و بررسی انگلیسیها قرار داشت. سابقه حضور انگلیسیها در منطقه بختیاری و بررسیهای منطقه‌ای آنها به دوره سلطنت فتحعلی شاه باز می‌گردد. اما در سال ۱۲۹۲ قمری جوانی اسکاتلندی به نام «جرج مکزی» که با انگلیسیها در ایران همکاری داشت، اطلاعاتی درباره احداث جاده‌ای از اصفهان به شوشتر که از منطقه بختیاری می‌گذشت، جمع‌آوری کرد.^{۱۶۸} از سالهای آخر دوره ناصرالدین شاه روسها به عناوین مختلفی می‌خواستند نفوذ خود را به منطقه جنوب ایران گسترش دهند و در این راستا طرح ایجاد خط آهن به سوی خلیج فارس را پی‌گیری می‌کردند. طبیعی است که انگلیسیها در این مورد واکنش نشان دادند. واکنش آنها تسریع در احداث جاده خوزستان و اصفهان، برای مقابله با نفوذ

سیاسی و تجاری روسیه بود. در سال ۱۳۰۷ قمری، شرکت برادران لینچ^{۱۶۹} به طور آزمایشی کاروانی در خط اصفهان - شوشتر برای حمل کالاهای تجارتي خود به راه انداخت و بدین وسیله در پی کسب اطلاعات موثق درباره کرایه چارپا برای حمل مال التجاره‌ها و سرعت عمل در نقل و انتقال محمولات خود بود. وزیرمختار انگلیس در همین زمینه از نماینده خود در اصفهان خواست که با نماینده کمپانی لینچ همکاری کند. همزمان با اقدامات شرکت لینچ، نمایندگان سفارت انگلیس با خوانین بختیاری در مورد احداث این جاده، به مذاکره پرداختند و "پریس" کنسول انگلیس در اصفهان، که این مأموریت را به عهده داشت، نتیجه مذاکرات خود را برای سر مورتیمور دوراند، وزیرمختار انگلیس در تهران ارسال می‌کرد. در سال ۱۳۱۴ قمری، که مقارن با اولین سال سلطنت مظفرالدین شاه بود، شرکت لینچ ضمن ارسال طرحی برای وزیرمختار انگلیس در تهران، آمادگی خود را برای احداث جاده کاروان‌رو میان اهواز و اصفهان، مشروط بر اینکه دولت ایران امنیت آن را تأمین کند، اعلام کرد. با دریافت این پیشنهاد، «چارلز هاردینگ» دبیراول سفارت انگلیس در تهران، برای مذاکره با خوانین بختیاری و جلب رضایت آنان مأمور شد. خوانین بختیاری در این مذاکرات، نگرانی خود را از احتمال اینکه بریتانیا بخواهد از این جاده برای حمله به شمال کشور استفاده کند و یا اینکه بخواهد خوزستان را ضمیمه ممتلكات خود کند، ابراز کردند، اما در مجموع با احداث جاده مذکور موافق بودند و شرایط همکاری خود را اعلام کردند.^{۱۷۰}

پس از کسب موافقت خوانین بختیاری، مذاکرات مربوط به احداث جاده و پل، میان برادران لینچ، خوانین بختیاری و مقامات ایرانی، زیر نظر سفارت انگلیس در تهران آغاز شد. در نتیجه این مذاکرات، دولت ایران تصمیم گرفت که به منظور اجتناب از تحریک احساسات روسها، امتیاز احداث این جاده را مستقیماً به خوانین بختیاری بدهد و در ضمن قرارداد، ماده‌ای بگنجاند که دست خوانین بختیاری برای

۱۶۹. شرکت لینچ در سال ۱۲۷۷ قمری در بغداد تأسیس شد و یک خط کشتیرانی در رودهای دجله و فرات به راه انداخت.

۱۷۰. جن. راف. گارثویت. تاریخ سیاسی اجتماعات بختیاری. ترجمه مهتاب امیری. تهران، سپهر، ۱۳۷۳. ص ۱۷۸-۱۷۲.

استفاده از سرمایه خارجی باز باشد، تا برادران لینچ بتوانند در مقام شریک قرارداد، در امتیاز جاده سهم شوند. متن قرارداد امتیاز را کننل پیکوت وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران تنظیم کرد و این قرارداد با موافقت نماینده دولت ایران و اسفندیارخان سردار اسعد و محمدحسین خان سپهدار و حاج علی قلی خان (سردار اسعد بعدی)، که دو خانواده ایلخانی و حاج ایلخانی را شامل می شد، صورت قانونی به خود گرفت.

به استناد ماده ۵ این قرارداد که به خوانین بختیاری اجازه می داد تا از سرمایه خارجی استفاده کنند، وزارت خارجه انگلیس چارلز هاردینگ و برادران لینچ را مأمور کرد تا با حاج علی قلی خان سخنگوی خوانین بختیاری در این مورد وارد مذاکره شوند. در نتیجه، قراردادی میان خوانین بختیاری و شرکت لینچ تنظیم شد و در سال ۱۳۱۶ در قرارگاه ایلخانی و ایل بیگی بختیاری در حوالی شوشتر به امضای نهایی رسید.^{۱۷۱}

پس از طی این مراحل احداث جاده بختیاری در دستور کار قرار گرفت و همان گونه که پیش از این گفتیم، با توجه به اهداف روسیه از یک سو و اهمیت استراتژیک اقتصادی و تجاری این جاده که مرکز ایران را به خلیج فارس پیوند می داد از سوی دیگر، قرارداد بختیاری - لینچ را می توان نقطه عطفی در روابط بریتانیا و عشایر جنوب غربی ایران دانست؛ زیرا در این مقطع تاریخی، جنوب غربی ایران برای بریتانیا، موقعیت مهم و استراتژیکی پیدا کرد و به همین دلیل بختیاریها برای انگلستان اهمیت فوق العاده یافتند، به گونه ای که هرگاه میان بختیاریها و لینچ در مورد قراردادشان اختلاف به وجود می آمد، دولت انگلیس منافع اقتصادی خود را فدای اهمیت سیاسی بختیاریها کرده و از آنها در مقابل شرکت لینچ حمایت می کرد.^{۱۷۲}

۲. قرارداد داری

حدود سه سال پس از انعقاد قرارداد جاده بختیاری، در سال ۱۳۱۹ قمری، یک

تبعه انگلیس به نام "ویلیام ناکس دارسی" موفق شد امتیاز کشف و استخراج نفت را از مظفرالدین شاه دریافت کند. شرکت دارسی عملیات حفاری را در سال ۱۳۲۰ در غرب کرمانشاه شروع کرد، اما به دلیل ناموفق بودن، عملیات حفاری در سال ۱۳۲۳ در نواحی مسجد سلیمان که حوزه بختیاری محسوب می شد، ادامه یافت. انگلیسیها مجبور بودند که از خوانین بختیاری برای حفاری در اراضیشان اجازه بگیرند. در همان سال با واسطه گری "پریس" کنسول انگلیس، سه قرارداد میان خوانین بختیاری^{۱۷۲} و دارسی به امضا رسید. قرارداد اول مربوط به سهام شرکت بود که به موجب آن خوانین بختیاری در امور شرکت سهام می شدند. قرارداد دوم مربوط به خرید اراضی از بختیارها بود و قرارداد سوم در مورد حفاظت از حوزه های نفتی بود که به عهده خوانین بختیاری گذاشته می شد.

در سال ۱۳۲۷، در شرایطی که محمد علی شاه و مشروطه خواهان درگیر نبرد با هم بودند، حفاری چاهها به نتیجه رسید و نفت کشف شد. و متعاقب آن شرکت نفت بختیاری با سرمایه سیصد هزار لیره و فردای آن روز شرکت نفت انگلیس و ایران با سرمایه دو میلیون لیره تشکیل شد و خانواده های ایلخانی و حاج ایلخانی بر اساس توافق ۱۳۲۳ قمری ۳٪ سهام شرکت را پرداختند.^{۱۷۳}

کشف نفت مهمترین رخداد سیاسی و اقتصادی کشور ما محسوب می شود و سایر مسائل را تحت الشعاع خود قرار می دهد و در واقع بعد از کشف نفت، هیچ مسئله ای را در کشور ما بدون توجه به آن نمی توان به درستی تحلیل کرد. بنابراین تحلیل سیاسی مسئله نفت به دلیل وسعت و اهمیت از محدوده این نوشته خارج است و ما در اینجا فقط می خواستیم به اشتراک منافع بختیارها و انگلیسیها در مورد مسئله نفت و مسئولیتهایی که در این زمینه به عهده خوانین بختیاری گذاشته شده بود به اختصار اشاره کنیم تا درک برخی از مسائل سیاسی کهگیلویه که در مباحث آینده به آنها خواهیم پرداخت، آسانتر شود.

۱۷۲. در آن تاریخ مصمم السلطنه ایلخانی و غلام حسین خان شهاب السلطنه (سردار محتشم بعدی) ایل بیگی ایل بختیاری را به عهده داشتند.

۱۷۳. میرزایی، همان، ص ۲۲۹-۲۳۴.

۳. انقلاب مشروطیت

احداث جاده بختیاری در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه شروع و قرارداد نفت با داری در اواسط سلطنت او منعقد شد و انقلاب مشروطیت در آخرین سال عمر و سلطنت وی به وقوع پیوست. مظفرالدین شاه ده روز پس از امضای قانون اساسی مشروطیت درگذشت و فرزندش محمدعلی شاه به سلطنت رسید. تعارض میان محمدعلی شاه و مشروطه خواهان منجر به انحلال مجلس اول و تعطیل مشروطیت و شروع دوره ۱۳ ماهه معروف به "استبداد صغیر" شد. در ۱۳۲۷ قمری، مشروطه خواهان از شمال کشور به رهبری محمدولی خان سپهدار تنکابنی و از جنوب به رهبری مصمصام السلطنه و سردار اسعد بختیاری به تهران حمله و پس از پیروزی در ۷ جمادی الاخر ۱۳۲۷ قمری مقارن با ۵ تیر ۱۲۸۸ شمسی محمدعلی شاه را از سلطنت خلع کردند و فرزندش سلطان احمد میرزا را به سلطنت برگزیدند.

بختیارها که با کسب امتیاز جاده بختیاری و شرکت با کمپانی لینچ قدرتی چشمگیر یافته بودند، یا شرکت در کمپانی نفت بر قدرت اقتصادی و اهمیت سیاسی خود افزودند و با حضور قاطع در پیروزی مجدد مشروطیت و گزینش شاه جدید، قدرت سیاسی - اقتصادی فوق العاده‌ای به دست آوردند و از آن تاریخ در اداره امور کشور تأثیر بسزایی داشتند و در اولین کابینه دوره احمد شاه، علی قلی خان سردار اسعد به وزارت کشور منصوب شد.

توجه به موارد فوق و چگونگی صعود خوانین بختیاری و پیوند آنها با حکومت مرکزی و انگلیسیها، به درک برخی از حوادث مهم سیاسی منطقه کهگیلویه و درگیریهای مردم آن منطقه با حکومت مرکزی و بختیارها، و حکومت بختیارها بر کهگیلویه کمک می‌کند. اکنون به حوادث منطقه کهگیلویه در دوره مظفری می‌پردازیم.

در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه، ایل بابویی به کلانتری حسینقلی خان و ایل چرام احتمالاً به کلانتری هادی خان و ایل دشمن زیاری به کلانتری نصیرخان اداره

می شد و در ایل طبیبی گرمسیر اگرچه حسنعلی خان تا اواخر دوره مظفری در قید حیات بود، اما در اواخر عمر خود یعنی در اواخر دوره ناصری (در سال ۱۳۰۸) کلانتری ایل طبیبی گرمسیر را به فرزند خود محمدشفیع خان واگذار کرد. در ایل طبیبی سردسیر، مهرعلی خان همچنان کلانتر بود. کلانتری ایل بویراحمد سردسیر را ولی خان و کلانتری ایل بویراحمد گرمسیر را عباسقلی خان برعهده داشتند. در ایل بهمشی سردسیر پس از فوت اسدالله خان، علیمراد خان به قدرت رسید. در بهمشی گرمسیر علی نفی خان کلانتری ایل را به عهده داشت و در قسمت علاءالدینی که خود به دو شاخه تبدیل شده بود در یک شاخه پس از هادی خان، پسرش خدارحم خان به کلانتری رسید و در شاخه دیگر آن، احتمالاً در اوایل دوره مظفری، محمدحسین خان، و در اواخر دوره مظفری، سرهنگ خان کلانتر شدند.^{۱۷۵} در ایل نویی اگرچه آقاخان در قید حیات و در پناه نصیرخان دشمن زیاری بود، عملاً سازمان ایلی این ایل متلاشی شده و طوایف تابعه آن به تدریج جذب سایر ایلات شده بودند.

در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه که افراد مذکور کلانتری ایلات کهگیلویه را در دست داشتند، رکن الدوله حکمران فارس و نصیرالملک حاکم کهگیلویه بود و همانگونه که پیش از این نوشتیم، نصیرالملک هم صفدر میرزا (عطاءالسلطنه) را به عنوان نایب الحکومگی منصوب و به بهیهان اعزام کرد. در دوره رکن الدوله اوضاع فارس ناآرام بود و دستگاه مظفرالدین شاه رضایتی از او نداشت، بنابراین در اولین روزهای پس از جلوس شاه، در محرم یا صفر ۱۳۱۴، رکن الدوله عزل و میرزا اسدالله خان ناظم الدوله به جای او منصوب و در جمادی الاول همان سال وارد شیراز شد. پس از یک سال و اندی در ربیع الثانی ۱۳۱۵ ناظم الدوله عزل و عبدالحسین میرزا فرمانفرما به جای او منصوب شد. اما حدود ۵ ماه بعد، یعنی در رمضان ۱۳۱۶، فرمانفرما هم عزل و میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک به جای او منصوب شد. در جریان تغییر حکام فارس، حکام کهگیلویه تعویض نشدند، اما نظام الملک در ذیحجه ۱۳۱۶ حکومت کهگیلویه و کازرون را به پسر بزرگ خود

مدیرالسلطنه سپرد، ولی صفدر میرزا را در مقام نایب‌الحکومه کهگیلویه ابقا کرد. چند ماه بعد، در صفر ۱۳۱۷، حکمران فارس مأموری (احتمالاً به عنوان نایب‌الحکومه) به بهبهان اعزام کرد. این امر بر صفدر میرزا گران آمد و باعث استعفای وی شد. به دنبال استعفای او، هوادارانش در شهر اغتشاش ایجاد کردند. پس از مذاکرات زیاد سرانجام صفدر میرزا با قبول پرداخت هزار تومان مالیات اضافی، رقیب را از صحنه بیرون کرد و حکومت کهگیلویه را به طور کامل به خود اختصاص داد؛ در نتیجه، مدیرالسلطنه از حکومت کهگیلویه استعفا داد. در شوال ۱۳۱۷ نظام‌الملک عزل و ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله به جای او منصوب شد.^{۱۷۶} خفیه‌نویس دولت انگلیس در گزارش رجب و شعبان ۱۳۱۸ می‌نویسد:

دیگر آنکه در بهبهان [کهگیلویه] چند طایفه از اهل آنجا مالیات نمی‌دادند و شرارت می‌کردند، عطاءالدوله که حاکم بهبهان است رفته که آنها را تنبیه نماید، آنها هم با عطاءالدوله جنگ کرده‌اند. چند نفر از طرفین مقتول شده است، از جمله مقتولین دو سه سرباز بوده‌اند. از طهران حکم شده که سوار و سرباز به جهت استمداد عطاءالدوله از شیراز بفرستند که اشرار را گرفته تنبیه نمایند.^{۱۷۷}

به درستی روشن نیست که آیا عطاءالدوله که در گزارش فوق، نام برده شده است، همان صفدر میرزا عطاءالسلطنه است و گزارشگر اشتباه کرده و یا اشتباه چاپی بوده و یا اینکه در دوره حکمرانی مؤیدالدوله، عطاءالدوله که سرثیب توپخانه قشون فارس بود به حکومت کهگیلویه منصوب و با مقاومت مردم در برابر اخاذیهای به نام مالیات روبه‌رو شده است. به هر حال در تاریخ فوق، بخشهایی از ایلات کهگیلویه از پرداخت به اصطلاح مالیات سرباز زده و قیام کردند، به گونه‌ای که نیروهای حاکم کهگیلویه قادر به مهار آن نبوده و حکومت مرکزی ناگزیر شد از حکمران فارس نیروی کمکی برای سرکوب مردم منطقه کهگیلویه تقاضا کند.

حدود دو ماه پس از شورش مردم کهگیلویه در ذی‌عده ۱۳۱۸، مؤیدالدوله از

۱۷۶. وقایع اتفاقیه، ص ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۲۴، ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۷۲، ۵۹۹.

۱۷۷. همان، ص ۶۲۵.

حکومت فارس عزل و ملک منصور میرزا شعاع السلطنه پسر مظفرالدین شاه به جای او منصوب شد. شعاع السلطنه در اوایل محرم ۱۳۱۹، حکومت کهگیلویه را به صولت الدوله فشقایی سپرد. در دهه دوم محرم که این خبر به کهگیلویه و بهبهان رسید، عده‌ای از اهالی منطقه در تلگرافخانه تجمع کردند و ناراضایی خود را از انتصاب صولت الدوله به اطلاع حکمران فارس رساندند. شعاع السلطنه پاسخ داد که صولت الدوله هنوز در امور آن منطقه مداخله‌ای نکرده و قبل از آن هم حکومت را بر عهده نداشته است، بنابراین "اگر به بهبهان آمد و به شما ظلم و تعدی کرد آن وقت بر حسب تکلیف رفتار خواهد شد." ^{۱۷۸} بدین گونه صولت الدوله به حکومت کهگیلویه تعیین شد. در اواخر ذیحجه ۱۳۱۹ شعاع السلطنه عزل و حاجی غلامرضا خان آصف الدوله به حکومت فارس منصوب شد. آصف الدوله در صفر ۱۳۲۰ حکومت کهگیلویه را به پسر خود شوکت السلطنه داد. حدود دو ماه پس از آن منطقه کهگیلویه دچار شورش و ناآرامی گردید و اردویی مشتمل بر دو عرابه توپ و چند دسته سوار و سرباز برای سرکوب شورش از شیراز به بهبهان اعزام شد. ^{۱۷۹}

آصف الدوله قریب یک سال حکمران فارس بود. وی در ذی‌عده ۱۳۲۰ از مقام خود برکنار و میرزا احمد خان علاء الدوله به جای او منصوب شد. ^{۱۸۰} همان گونه که گفتیم آصف الدوله پسر خود شوکت السلطنه را به حکومت کهگیلویه گمارده بود. روشن نیست که شوکت السلطنه چه مدت حاکم کهگیلویه بوده است اما به هر صورت حکومت او چندان به طول نینجامید و از اواسط سال ۱۳۲۰ قمری حکومت کهگیلویه به بختیارها سپرده شد و تا اواسط سال ۱۳۲۱ امور حکومتی کهگیلویه و جمع‌آوری مالیات آن منطقه برعهده آنان بود. ^{۱۸۱} درباره حکومت بختیارها در این سال، در مباحث آینده مطالب بیشتری خواهیم نوشت. به هر صورت در اواسط سال ۱۳۲۱، بختیارها از حکومت کهگیلویه معزول شدند و حکومت کهگیلویه به محمد حسن خان فتح الملک سپرده شد. ^{۱۸۲} از مدت حکومت فتح الملک اطلاع دقیقی نداریم. اما همین قدر معلوم است که از اواخر سال ۱۳۲۱،

۱۷۹. همان، ص ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۸۲.

۱۷۸. همان، ص ۶۲۹، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۳۹.

۱۸۲. همان جا.

۱۸۱. همان، ص ۷۰۸.

۱۸۰. همان، ص ۶۹۷.

در شیراز شایع شد که شعاع السلطنه به جای علاءالدوله حکمران فارس خواهد شد. شعاع السلطنه پسر مظفرالدین شاه و قبل از این تاریخ، یعنی در سال ۱۳۱۹، حکمران فارس بود. در دوره حکمرانی خود آنچنان مردم را به ستوه آورده بود که به محض انتشار شایعه فوق، تمام اشراف و اعیان و علمای شهر تلگرافهایی بدین مضمون به عین الدوله صدراعظم و شخص شاه مخابره کردند:

اگر حضرت والا شعاع السلطنه حاکم فارس شده اند اجازه بدهید ما خانه و زندگی خود را ول کرده به ولایات خارجه می رویم. ما تاب حکومت ایشان را نداریم. سوای ایشان ادنی مهتری را که بفرستید اطاعت داریم اما ایشان را نمی خواهیم.

دولت مرکزی در جواب این تلگراف نوشت:

ما خیال نداشتیم حضرت والا شعاع السلطنه را به فارس بفرستیم و علی الحساب خیال نداریم ایالت حالیه را معزول نمایم ولی شما را به این فزولیها چه کار است؟ دولت هر کس را صلاح بداند بر حسب اقتضای وقت حاکم می کند. ۱۸۳

به رغم تکذیب دولت مرکزی، مدتی بعد، یعنی اوایل سال ۱۳۲۲، شعاع السلطنه به حکمرانی فارس منصوب شد و تا شوال ۱۳۲۳ در این سمت قرار داشت. شورشهای گسترده و متوالی مردم فارس بر ضد او موجب شد که حکومت مرکزی در شوال ۱۳۲۳ غلامحسین خان وزیر مخصوص (صاحب اختیار) را به جای وی به حکومت فارس منصوب کند. صاحب اختیار تا ربیع الثانی ۱۳۲۴ یعنی آستانه صدور فرمان مشروطیت، حکومت فارس را به عهده داشت.

به درستی روشن نیست که در دوره شعاع السلطنه چه کسی بر کهگیلویه حکومت می کرد. اما وزیر مخصوص در دوره حکومت خود عطاءالدوله را به حکومت کهگیلویه منصوب کرد.

در صفحات قبل، به سیر تغییر و تحول حکام دولتی در منطقه کهگیلویه و

همچنین کلانتران ایلات مختلف این منطقه در طول دوره ده ساله حکومت مظفری (۱۳۲۴ - اواخر ۱۳۱۳) اشاره کردیم. اکنون در این قسمت به ذکر حوادثی که در دوره مظفری، در میان ایلات منطقه به وقوع پیوسته می‌پردازیم.

همان‌گونه که قبل از این ذکر شد، ایل نویی در این مقطع تاریخی عملاً مضمحل شده بود و در تحولات سیاسی منطقه جایگاهی نداشت. از ایل بهمنی نیز حادثه‌ای که مربوط به دوره تاریخی مورد بحث باشد، در منابع ذکر نشده است. اما در ایل بابویی، حسینقلی خان که پس از قتل شاهرخ خان از ۱۲۹۸ کلانتری این ایل را به دست گرفته بود، همواره با برادران مادری خود یعنی سلبعلی و کلیعلی در نبرد بود تا اینکه در حدود سال ۱۳۱۸، سلبعلی خان موفق شد از شیوه خود حسینقلی خان در ماجرای قتل شاهرخ خان، برای به قتل رساندن وی استفاده کند. بدین معنا که پس از مذاکراتی، مقرر شد که جلسه صلحی تشکیل شود و طرفین در آن شرکت کنند. سلبعلی خان در اولین جلسه، حسینقلی خان و پسرش سرتیپ را به قتل رساند با تصرف قلعه و خانه پدری، کلانتری ایل را به دست گرفت. او در اواخر دوره کلانتری خود، نصف منطقه باشت و بابویی را به اسد خان (فرزند مهدیقلی) واگذار کرد و قلعه‌ای در "تل مویزی" در دو کیلومتری باشت برای او ساخت. اما حکام دولت از اختلاف میان کلانتران ایل بابویی سوء استفاده و اسد خان را بر ضد سلبعلی خان تحریک کردند. کدورت و منازعه میان این دو شدت گرفت و سرانجام در سال ۱۳۲۳ با ۱۳۲۴ اسد خان موفق شد، با حمایت حکام دولتی، سلبعلی خان را به قتل رساند و کلانتر بلامنازع ایل شود. وی به مدت ۲۵ سال کلانتری ایل را به عهده داشت.^{۱۸۴}

همان‌گونه که در صفحات پیشین اشاره کردیم، از اواسط سال ۱۳۲۰ تا اواسط ۱۳۲۱، حکومت کهگیلویه به بختیارها سپرده شد. اما باید دید چرا دولت مرکزی حکومت این منطقه را به خوانین بختیاری واگذار کرده است.

اصولاً دولت مرکزی همیشه برای منطقه کهگیلویه اهمیت فوق‌العاده‌ای قایل بود. مباحث این کتاب هم نشان می‌دهد که در طول تاریخ و حداقل از دوره صفویه

تا دوره پهلوی، منطقه کهگیلویه همواره منطقه‌ای استراتژیک و مورد توجه دولت مرکزی محسوب می‌شده و به همین سبب، حکومت آن را به افراد و قبایل مهم و مقتدر می‌سپرده‌اند. در مقطع تاریخی مورد بحث که دولت مرکزی قدرت کافی نداشت، حکام دولتی به این نتیجه رسیدند که تأمین امنیت منطقه کهگیلویه و وصول مالیات آن به دست حاکمانی که پایگاه مردمی و منطقه‌ای نداشتند و نیروهای نظامی آنان هم توانایی نبرد با عشایر را در مناطق کوهستانی و ناهموار نداشتند، مقدور نیست و هزینه گزافی را هم به دولت تحمیل می‌کند، پس برای تحقق سلطه خود بر منطقه کهگیلویه، دو موضوع را در دستور کار خود قرار دادند، نخست اینکه هم میان ایلات گوناگون با همدیگر و هم در درون هر ایل اختلاف ایجاد کنند. مطالبی که تاکنون از سرگذشت ایلات و جنگهای درونی و بیرونی آنان نگاشته شده، به خوبی مؤید این امر است. دوم اینکه حکومت این منطقه را به قبایل عشایری و کلانتران آنها واگذار کنند، تا بدین وسیله این قبایل که خود عشایری‌اند و شیوه جنگ و صلح با عشایر را بهتر می‌دانند و با جغرافیای منطقه هم آشنا ترند، قادر به کنترل این منطقه و وصول مالیات آن باشند. برای اجرای چنین سیاستی است که شعاع السلطنه در ۱۳۱۹ حکومت کهگیلویه را به صولت‌الدوله قشقایی^{۱۸۵} می‌سپارد، که از حوادث مربوط به دوره حکومت وی اطلاعی در دست نیست، و در سال ۱۳۲۰ هم حکومت کهگیلویه به خوانین بختیاری واگذار می‌شود. خوانین بختیاری در این تاریخ علاوه بر این که به دلیل عشایری بودن و آشنایی با فرهنگ مردم و جغرافیای منطقه کهگیلویه شرایط لازم را برای تأمین نظرات دولت مرکزی داشتند، به دلیل مشارکت در امتیاز جاده لینچ - بختیاری و امتیاز نفت داری، با منافع اقتصادی و مصالح سیاسی دولت مرکزی و انگلستان پیوند خورده و مورد حمایت آنها نیز بودند و به همین دلیل اهمیت و قدرت فوق‌العاده داشتند و به اندازه کافی مورد اعتماد دولت مرکزی بودند که حکومت منطقه کهگیلویه به آنان سپرده شود. حکومت بختیاری بر کهگیلویه، در این مرحله چندان دوامی نیافت. اما

۱۸۵. در ۱۳۱۰ نیز عبدالله خان قشقایی که برادر صولت‌الدوله فوق‌الذکر بود به حکومت کهگیلویه منصوب شد.

پس از مشروطیت، برای چندین سال حکومت منطقه به آنان سپرده شد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

متأسفانه از حوادث مربوط به دوره حکومت بختیاری در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱، و نحوه برخورد مأموران آنها با ایلات منطقه، مطلبی ثبت نشده است. فقط اسکندر خان عکاشه که در این تاریخ مأمور ایل طیبی سردسیر و گرمسیر بود، در کتاب خود، تاریخ ایل بختیاری، درباره مأموریتش در ایل طیبی مطالبی به رشته تحریر درآورده که روشنگر نکات زیادی از اوضاع فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی منطقه و نوع روابط خوانین با مردم و با همدیگر و همچنین نحوه برخورد خوانین بختیاری با خوانین و ایلات کهگیلویه در مقطع تاریخی مورد بحث است و خلاصه ای از آن را در اینجا می آوریم:

خسروخان سردار ظفر به حکومت کهگیلویه و نصیرخان سردار جنگ به معاونت او منصوب شدند از عکاشه هم دعوت کردند که در عزیمت به کهگیلویه همراهشان برود و با آنان همکاری کند. عکاشه می نویسد پس از آنکه وارد دهدشت شدیم، سران کهگیلویه از جمله سران طیبی سردسیر و دشمن زیاری یعنی مهرعلی خان و نصیرخان حاضر شدند. عکاشه را سردار جنگ مأمور کرده بود که اختلاف طیبی سردسیر و دشمن زیاری را برطرف کند و مالیات آن دو ایل را تحویل بگیرد. عکاشه از مهرعلی خان و نصیرخان دعوت کرد تا به حضور او بروند و دعاوی خود را بر ضد همدیگر مطرح کنند. نصیرخان با اظهار این که من با دشمن خود (مهرعلی خان) در یک مجلس حاضر نمی شوم، از حضور در آن جلسه ابا کرد، اما عکاشه او را به اجبار احضار کرد. نصیرخان مدعی بود که طیبیها چند نفر از ایل دشمن زیاری را به قتل رسانده و حدود بیست هزار تومان از اموال این ایل را به غارت برده اند. متقابلاً مهرعلی خان مدعی بود که نصیرخان حدود یکصد خانوار طیبی را به قلمرو خود ملحق کرده است. این مدعیات به اطلاع سردار جنگ رسید. وی دستور داد که اول طایفه مهرعلی خان را از نصیرخان باز پس بگیرند و پس از آن، مبلغی را که طیبیها از دشمن زیاریها غارت کرده بودند، مسترد کنند. علاوه بر این، عکاشه مأموریت یافت تا دو قسط مالیات باقی مانده آن دو ایل را که بالغ بر

شش هزار تومان می شد ظرف ۲۰ روز بگیرد و به دهدشت بفرستد. عکاشه بدین منظور عازم قلعه کلات مقر نصیرخان شد؛ اما نصیرخان در کلات از تعهد خود سرباز زد و اظهار کرد که خانواده های طیبی مورد بحث، از ترس این که به مهرعلی خان تحویل شوند، از خاک دشمن زیاری مهاجرت کرده و به منطقه یویراحمد پناهنده شده اند. عکاشه در اجرای مأموریت خود در کلات موفق نشد و ناگزیر به قلعه رئیسی مقر مهرعلی خان رفت و از قلعه رئیسی هم مجدداً برای نصیرخان پیام فرستاد^{۱۸۶} که خانواده های طیبی را مسترد کند، اما تأثیری نبخشید. بنابراین موضوع را به سردار جنگ گزارش کرد. سردار جنگ در پاسخ گفت شاید مهرعلی خان دروغ گفته و خانواده های طیبی در اختیار نصیرخان نباشند. و از عکاشه خواست که غافلگیرانه به محل سکونت خانواده های مذکور برود، تا در صورت صحت مطلب، نه نصیرخان قادر به انکار باشد و نه خانواده های مذکور قادر به تمرد از دستور. عکاشه این موضوع را با مهرعلی خان به شور گذاشت و از او ده نفر تفنگچی برای همراهی خود تقاضا کرد. اما مهرعلی خان به او اظهار کرد که خانواده های مورد بحث، شدیداً علاقه مند به بازگشت به زادگاه خود هستند و همین که از منظور وی اطلاع حاصل کنند، کمال همراهی را خواهند کرد و بنابراین نیازی به تفنگچی نیست. عکاشه همراه با دو سوار و دو نفر پیاده عازم محل سکونت آن خانواده ها شد، اما خانواده های مذکور همین که عکاشه و همراهان را در محل خود دیدند، آنان را هدف گلوله قرار دادند. عکاشه یکی از همراهان را نزد آنان فرستاد و مأموریت خود را به آنان تفهیم کرد، اما آنان همین که از حضور فردی بختیاری در منطقه خود مطلع شدند به طور دست جمعی به عکاشه و همراهان حمله کردند و آنان را مورد ضرب و شتم فراوان قرار دادند. بالاخره با میانجیگری زنی طیبی، عکاشه توانست جان سالم به در برده و به قلعه رئیسی بازگردد.^{۱۸۷}

۱۸۶. عکاشه برای این که پیام خود را به نصیرخان بفرستد از مهرعلی خان در رأس اسب تقاضا کرد، اما معلوم شد که خان طیبی حتی یک اسب هم در طویلۀ خود ندارد.

۱۸۷. عکاشه اگر چه معتقد بود که کتک خوردن او از دست خانواده های طیبی به تحریک پنهانی خود مهرعلی خان و به منظور ایجاد سوءظن در خوانین بختیاری نسبت به نصیرخان صورت گرفته، اما در

عکاشه از قلعه رئیسی گزارش مآوقع را به دهم‌دشت فرستاد و خود برای جمع‌آوری طایفه آل طیب [عالی طیبی] که ابوابجمعی طیبی سردسیر محسوب می‌شدند اما در منطقه طیبی گرمسیر مستقر شده بودند، عازم لنده شد و محمدشفیع خان از او پذیرایی و با وی همکاری کرد. او به مدت دو هفته در لنده ماند و در همین مدت بود که مطلع شد، نه تنها نصیرخان دشمن زیاری تنبیه نشده، بلکه با وساطت ولی خان بویراحمدی و پرداخت مبلغ چهار هزار تومان به سردار ظفر و سردار جنگ، حکومت طیبی سردسیر هم به وی سپرده شده و آقااسکندر احمد خسروی مأموریت یافته است که با قوه قهریه قلعه رئیسی را از مهرعلی خان بگیرد و به نصیرخان بسپارد. عکاشه از این خبر بسیار برآشفته. زیرا نه تنها اهانت عملی به خود او محسوب می‌شد، بلکه اقدامی ناسنجیده و خلاف مصالح سیاسی بود؛ زیرا مهرعلی خان و محمدشفیع خان کلاتران طیبی سردسیر و گرمسیر با شنیدن این خبر، مصمم شده بودند که نیروهای خود را در دژکوه مستقر و برضد این تصمیم قیام کنند. آنان این تصمیم خود را با عکاشه به مشورت گذاشتند و پس از مذاکرات بسیار به این نتیجه رسیدند که مهرعلی خان به اتفاق عکاشه عازم بهبهان شود تا شاید با مذاکره مستقیم با حکام بختیاری بتوانند آنان را از این تصمیم منصرف کنند. خوانین طیبی حاضر شدند در صورتی که حکام بختیاری از تصمیم خود منصرف شوند، هزار تومان مالیات اضافی بپردازند و پانصد تومان هم حق‌الزحمه به عکاشه تقدیم کنند.

مهرعلی خان و عکاشه عازم بهبهان شدند. قبل از ورود به بهبهان، عکاشه پیشنهاد کرد که مهرعلی خان به اصطبل حکمران برود تا وی برای او شفاعت کند. عکاشه به حضور سردار ظفر رسید. سردار ظفر جوپای مهرعلی خان شد و عکاشه حضور وی را در اصطبل به اطلاع او رساند. حاکم از توکل مهرعلی خان و حضور او در بهبهان متعجب و از تصمیم قبلی خود منصرف شد و مهرعلی خان را به حضور پذیرفت و مورد اکرام قرار داد. پس از دریافت خلعت و تخفیف مالیات،

→ مجموع یا توجه به نمره نصیرخان، در گزارش خود برای سردار جنگ، نصیرخان را مقصر و مسبب مسائل دانست و خواهان تدمیر او شد.

مهرعلی خان و عکاشه با شادی فراوان عازم لنده شدند. محمدشفیع خان تا منطقه سُوَق به استقبال آنان آمد. هنگام رسیدن به لنده، محمدشفیع خان دستور داد تا مطربان حاضر شوند و کلیه مردان و زنان اعم از خوانین و رعایا و عمله‌ها به این میمنت به رقص و پایکوبی پردازند. او حتی مهرعلی خان فوق‌الذکر و محمدقلی خان بختیاری را که در این تاریخ نایب‌الحکومه بختیاری در لنده بود، وادار به رقص کرد.

پس از چند روز عکاشه عازم محل مأموریت خود یعنی قلعه رئیسی شد ولی مجدداً به لنده بازگشت. در این مدت، از بهبهان مکرر برای محمدقلی خان نامه می‌رسید و بر تسریع دریافت و ارسال مالیات طیبی گرمسیر تأکید می‌شد. در آخرین نامه فید شده بود که اگر محمدشفیع خان در پرداخت مالیات تعلل می‌کند اطلاع دهید تا قوای نظامی اعزام شود. اما در واقع، تعلل از خود محمدقلی خان نایب‌الحکومه بود و نه از محمدشفیع خان. عکاشه اگر چه در این تاریخ هنوز مأموریت طیبی گرمسیر را به عهده نداشت اما چون خوانین طیبی گرمسیر او را مورد پذیرایی و لطف فراوان قرار می‌دادند و او هم مجذوب اخلاق و رفتار آنان شده بود، در حل و فصل امور آنان نیز مداخله می‌کرد. بدین سبب با آگاهی از آخرین نامه تهدیدآمیز حکام از بهبهان، محمدقلی خان را وادار ساخت تا دو نفر مأمور به اتفاق محمدشفیع خان به مناطق طیبی اعزام کند و به جمع‌آوری مالیات پردازند. محمدشفیع خان مشغول جمع‌آوری مالیات در اطراف لنده بود که گروهی به سرپرستی آچراغعلی احمد خسروی از بهبهان عازم لنده شدند. به محض ورود آنان به لنده، خوانین طیبی در قلعه به حال آماده‌باش درآمدند و آماده دفاع از قلعه شدند. اما آچراغعلی در اولین لحظه ورود با عکاشه دیدار کرد. او اگر چه به ظاهر برای جلب محمدشفیع خان و جمع‌آوری مالیات آمده بود اما به طور خصوصی به عکاشه گفت که برای کسب مداخل آمده‌ام و از وی خواست تا با استفاده از تجربیات و آشنایی با منطقه، او را در نیل به مقصود یاری کند.

با توجه به ورود آچراغعلی به لنده، محمدشفیع خان هم به لنده مراجعت کرد و قاید علی محمد (علی محمد خان بعدی) به جای او برای جمع‌آوری مالیات عازم

مناطق اطراف لنده شد. سرانجام با تدابیر عکاشه، آچراغعلی که به قول عکاشه حتی امید پنجاه تومان مداخله نداشت، موفق شد مبلغ ۳۰۰ تومان حق الزحمه و ۲۰۰ تومان برای جبران قیمت اسبش که در این میان سقط شده بود، دریافت کند. ۳۰ تومان هم برای سربازان آچراغعلی در نظر گرفته و مقرر شد که ظرف مدت ۱۰ روز مالیات جمع آوری شود و محمدشفیع خان به اتفاق آچراغعلی به بهبهان برود. محمدشفیع خان در بهبهان مورد اکرام قرار گرفت و بازگشت. پس از اینکه با مراسم استقبال باشکوهی وارد لنده شد به عکاشه بشارت داد که حکام بختیاری برای سال آینده در حکومت ابقاء شده‌اند و در عین حال پیام حکام را مبنی بر اینکه لازم است عکاشه به بهبهان سری بزند به اطلاع او رساند. هنگام عزیمت عکاشه به بهبهان، محمدشفیع خان و مهرعلی خان از او قول گرفتند که حتماً حکومت منطقه طیبی را به عهده بگیرد و همچنین به او گفتند که فقط با نامه و نشان وی به بهبهان خواهند رفت. در آن هنگام که عکاشه در بهبهان به سر می‌برد با خبر شد که پدرش حبیب‌الله خان درگذشت. مراسم ترحیم برگزار شد و سران ایلات کهگیلویه و یا نمایندگانشان هم برای شرکت در مجالس ترحیم و عرض تسلیت به بهبهان رفتند. محمدشفیع خان و مهرعلی خان هم چند نفر از پسران و برادران خود و ریش سفیدان ایل را در حالی که بیست رأس بره، یک جلد (خجک) روغن و دو خروار برنج صدری به همراه داشتند، به بهبهان اعزام کردند. پس از اتمام مراسم ختم، حکام بختیاری از عکاشه خواستند که به لنده و قلعه رئیسی برود و خوانین را برای تنظیم قرار مالیاتی به بهبهان بیاورد. اما عکاشه رفتن به مأموریت را قبل از اجرای مراسم چهلم پدرش نامناسب دانست و عذر آورد. سرانجام مقرر شد فردی به نام حسن آقا به نمایندگی از عکاشه به منطقه طیبی برود و خوانین را به شهر بیاورد. حسن آقا به منطقه طیبی رفت و موفق شد مبلغ ۵۰۰ تومان حق الزحمه از آنان دریافت کند، اما موفق نشد که آنان را به بهبهان ببرد. در نهایت عکاشه مجدداً برای خوانین طیبی نامه نوشته و نشانیهای را که با آنان در میان گذاشته بود به طور شفاهی به پیک گفت تا آنان را برای رفتن به بهبهان مطمئن کند. بدین ترتیب هفته‌ای بعد خوانین طیبی با مقداری برنج، روغن، کره، پنیر و کرفس وارد منزل عکاشه در

بهبهان شدند. مهرعلی خان به حکام بختیاری اظهار داشت که حاضر است مبلغ هزار تومان مالیات اضافی بدهد مشروط بر اینکه عکاشه مأمور منطقه او باشد. محمدشفیق خان نیز اظهار کرد که غیر از عکاشه با هیچ مأمور دیگری همکاری نخواهد کرد. سردار ظفر موافق بود که با توجه به رضایت هر دو ایل طیبی مأموریت آن دو ایل به عکاشه سپرده شود. اما سردار جنگ، با این استدلال که عکاشه از عهده مأموریت هر دو ایل بر نمی آید، مخالفت کرد. بدین گونه عکاشه فقط مأموریت طیبی گرمسیر را به عهده گرفت. خوانین طیبی عازم منطقه خود شدند و عکاشه هم ده روز پس از آنان عازم لنده شد. محمدشفیق خان با تعداد زیادی از سران طیبی گرمسیر تعدادی مطرب را برداشت و به مسافت یک منزل به استقبال عکاشه رفت.

عکاشه در این باره می نویسد:

... وارد شدیم. دیداری تازه نموده مشغول امورات مرجوعه شدیم. روزی دو بار برف از کوههای دور محض فانی وارد می کردند، از بیم محمدشفیق خان کسی ذره ای از برفها دست نبرد. ظهرها را در باغ رفتی روزی یک رأس بره خاص کباب در باغ بود. به قدر یک میهمان دوره انداختند. سه شب سه عیال خود محمدشفیق خان، به تواتر آنچه خانه دور قلعه برد بایستی یک شب میهمان کنند. رسم هم چنان قرار داده بودند که دو کله قند برای آب لیمو و چای، یک رأس بره شیرخوار و سایر ملزومات. بیست روز میهمان قلعه بودیم. ده روز نوکر باب محترم برجسته دور قلعه با آن خوش صحبتیهای خود محمدشفیق خان که سرآمد تمام نعمتهای دنیا بود.^{۱۸۸}

عکاشه در همین ایام اطلاع یافت که سردار جنگ برای مدت دو ماه عازم منطقه بختیاری شده و سردار ظفر هم برای گذراندن تابستان به منطقه سردسیری "تسوج" رفته وی را نیز احضار کرده است. اما عکاشه دیدار با حکام را به بازگشت سردار جنگ موکول کرد. سردار جنگ پس از بازگشت به طور مکرر به عکاشه می نوشت که بنابر اطلاعات رسیده ظاهراً به دلیل خشکسالی، محمدشفیق خان از عهده

پرداخت مالیات برنمی‌آید و شما را فریب می‌دهد، بررسی کنید اگر صحت دارد تا قوای نظامی اعزام کنیم. این در حالی بود که خان طیبی قسط اول مالیات خود را با استقراض از تجار بهبهان در سفر پیشین خود در همان شهر به حکام بختیاری تحویل داده و موعد اقساط بعدی هم هنوز فرا نرسیده بود. عکاشه موضوع نامه سردار جنگ را با محمدشفیع خان در میان گذاشت. محمدشفیع خان به عکاشه اطمینان داد که محض سرفرازی وی، سعی خواهد کرد دو قسط باقی مانده را توأمان و قبل از موعد تقدیم کند، اما متذکر شد که هر چند پرداخت دو قسط مالیات در یک نوبت از عهده مردم برنمی‌آید. ناگزیر ولو به صورت ریختی هم باشد از جای دیگر تأمین و پرداخت می‌کند. خان طیبی معادل یک قسط را از مردم اخذ کرد و برای تأمین قسط دیگر ناگزیر شد علاوه بر استقراض از تجار بهبهان، کلیه زینت‌آلات همسران خود و سایر بستگان را نزد آن تجار گروگان بگذارد تا بتواند دو قسط مالیات را توأمان در اواخر تابستان پرداخت کند، در حالی که موعد پرداخت قسط آخر آن، اول زمستان بود.

محمدشفیع خان، به اتفاق عکاشه، در حالی که فیوض هر دو قسط را همراه داشت عازم دهدشت شد که حکام بختیاری در آن زمان در آنجا مستقر شده بودند. پس از اینکه به حضور سردار جنگ رسیدند وی از سرعت عمل محمدشفیع خان و عکاشه در جمع‌آوری مالیات شگفت‌زده شد و گفت «اشهد بالله که اعجاز کرده‌اید». ۱۸۹ عکاشه نحوه تأمین آن دو قسط را به اطلاع سردار جنگ رساند. او محمدشفیع خان را احضار و از وی تشکر کرد و از سوء تفاهمی که ناشی از سعایت بدخواهان بود عذر خواست. عکاشه در همین سفر نوانست مبلغ ۵۰ تومان مستمری برای حسنعلی خان پدر محمدشفیع خان که در آغاز سفر یک عدد قلیان مینای اعلیاء به او هدیه کرده و چنین تقاضایی کرده بود، به تصویب حکام بختیاری برساند. وی مبلغ ۱۰۰ تومان مستمری نیز برای خود محمدشفیع خان تقاضا کرد و تصویب شد. اسکندرخان عکاشه اگر چه بر زبان نمی‌آورد، از اینکه حکام بختیاری، به ویژه سردار جنگ، قدر خوش خدمتیهایش را نمی‌شناسند از آنان

ناراحت بود و به رغم علاقه وافری که به مأموریت طیبی گرمسیر داشت و انسی که با محمدشفیع خان گرفته بود، در پایان این دیدارها از سردار جنگ خواست تا او را مرخص کند. با تقاضای او موافقت و وی پس از دو روز به اتفاق محمدشفیع خان عازم لنده شد و به مدت یک هفته در لنده توقف کرد و سرانجام به منطقه بختیاری رفت. بدین‌گونه مأموریت عکاشه در ایل طیبی گرمسیر پایان یافت.^{۱۹۰}

مطالب عکاشه درباره کهگیلویه به همین جا پایان می‌یابد و افسوس که سایر مأموران بختیاری که به مناطق و ایلات دیگر کهگیلویه اعزام شدند، اثر مکتوبی از مأموریت خود بر جای نگذاشتند.

در نوشته اسکندرخان عکاشه به اختلاف میان ایل طیبی و ایل دشمن زیاری که ناشی از قتل فتح‌الله خان طیبی بود، اشاره شده است. مجیدی در کتاب خود از حل و فصل اختلاف میان ایلهای طیبی و دشمن زیاری در زمان محمدشفیع خان سخن به میان می‌آورد که باید مربوط به همین دوره از حکومت بختیارها باشد. او می‌نویسد:

در زمان محمدشفیع خان، اختلاف میان ایلات طیبی و دشمن زیاری که بر سر قتل فتح‌الله خان طیبی پیش آمده و سالها مایه دشمنی و قتل و غارت دو ایل بود با میانجیگری سردار جنگ بختیاری حل و فصل گردید. نصیرخان [دشمن زیاری] و نماینده سردار جنگ به قلعه لنده آمدند و پس از بحث و گفتگو بر سر مسئله قتل و پرداخت خون‌بهای آن، موافقت شد دختر نصیرخان دشمن زیاری را به علی‌مرادخان طیبی بدهند و قریه لیرکک دشمن زیاری را که در آن زمان ملک ورثه رستم خان بود، عوض خون بها به حسعلی خان واگذار شود. این قرارداد بسته شد و صلح میان دو ایل متخاصم به وجود آمد.

ولی ملاخلیل^{۱۹۱} کلانتر طایفه کرابی و دایی محمدشفیع خان طیبی که

۱۹۰. برای اطلاع بیشتر رک: اسکندر خان عکاشه، همان، ص ۴۰۲-۴۵۰.

۱۹۱. مجیدی هم در موضوع مصالحه طیبی و دشمن زیاری و هم در ماجرای دو خانی محمدشفیع خان و عباس خان (در صفحات ۴۲۸ و ۴۲۰ کتاب خود)، از حضور ملاخلیل رئیس طایفه کرابی و نقش او در مسائل مذکور سخن به میان می‌آورد. در صورتی که در صفحه ۲۳۵ کتاب خود از نقش ملاخلیل کرابی در تنظیم روابط سیاسی در ایل طیبی و بویراحمد، در زمان کلانتری حسعلی خان و خداکرم خان و مسافرت ملاخلیل به اتفاق حسعلی خان به منطقه "چنار" که مقر خداکرم خان بویراحمدی بود، و

قرابت نزدیک با نصیرخان داشت، تمهیدنامه‌ای را که درباره فروش و واگذاری قریه لیرکک بین نصیرخان و محمدشفیع خان امضاء شده بود از محمدشفیع خان گرفت و به نصیرخان پس داد.^{۱۹۲}

حدود دو سال پس از مأموریت عکاشه و حکومت بختیارها، در سال ۱۳۲۲^{۱۹۳} قمری محمدشفیع خان درگذشت. پس از وی قاید محمدتقی فرزند او و قاید علی محمد (فرزند قاید علی) عموزاده او هر دو واجد شرایط کلانتری بودند و به همین سبب رؤسای طوایف، هر کدام یکی از آن دو نفر را برای کلانتری ترجیح می دادند. پس از مشورت‌های لازم، توافق شد که هر دو شخص مذکور به طور مشترک اداره ایل را به عهده بگیرند و پس از سالگرد وفات محمدشفیع خان به اتفاق به بهبهان روند و از حکومت وقت حکم خانی را دریافت کنند. آنها حکم کلانتری را دریافت کردند و به لنده بازگشتند. اما اندکی پس از مراجعت، محمدتقی خان به بیماری آبله درگذشت. بنابراین دوره کلانتری محمدتقی خان یک سال پیشتر طول نکشید و پس از او (از سال ۱۳۲۳)، علی محمد خان کلانتری ایل طیبی گرمسیر را به دست گرفت. تحولات بخش گرمسیری این ایل در دوره مظفیری در همین جا به پایان می رسد و اکنون باید دید که در دوره مذکور، بخش سردسیری ایل طیبی شاهد چه تحولاتی بوده است.

تا سالهای پایانی دوره سلطنت مظفرالدین شاه، مهرعلی خان کلانتری بخش سردسیری طیبی را به عهده داشت. اما در همین سالها محمدعلی خان پسر شهباز خان که برادر زن مهرعلی خان نیز بود، با همکاری خوانین بویراحمد توانست

→ همچنین حبس ملاخلیل در منطقه لوداب در همین مسافرت و سپس فرار مدبرانه و قهرمانانه ملاخلیل از لوداب تا ایدنک از طریق شنا در مسیر حدود ۳۰ کیلومتر رودخانه !! و سرانجام مرگ وی بر اثر عوارض ناشی از شناگری مذکور، سخن می گوید. با توجه به اینکه مسافرت حسنعلی خان به چنار در سال ۱۲۸۷ یا ۱۲۸۸ انجام گرفت و با توجه به سایر قرائن تاریخی، ملاخلیل به طور قطع در اواخر دوره خانی محمد شفیع خان که مصالحه طیبی و دشمن زبانی صورت گرفته در قید حیات نبوده و باید از جانشین او یعنی ملاعلی پناه در این تاریخ نام برده شود.

۱۹۲. مجیدی، همان، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۱۹۳. سال وفات محمد شفیع خان از دفترچه یادداشت مرحوم آقا میر علی صفدر نفوی استخراج شد.

ابلاغ خانی ابل را از والی فارس دریافت و مهرعلی خان و پسران فتح‌الله خان را ناگزیر به ترک منطقه کند. آنان به منطقه جانکی و باغ ملک رفتند و در آنجا متیم شدند اما برای بازگشت به منطقه و تصرف قدرت، دائماً به چاره‌اندیشی می‌پرداختند. قاید علیمراد پسر فتح‌الله خان به منظور تحکیم موقعیت خود با دختر ملاعلی اکبر، یکی از بزرگان منطقه جانکی ازدواج کرد. طایفه "تاویسی" برای کشتن محمدعلی خان و بازگرداندن قلعه رئیسی، مفر کلاتنری طیبی سردسیر به مهرعلی خان و پسران فتح‌الله خان، به حملات چریکی و شیخونهایی دست زدند، اما موفقیتی کسب نکردند. در یک گروه هم‌آیی مشورتی، یکی از ریش سفیدان طایفه تاویسی به نام علیداد پیشنهادی داد که مورد توافق قرار گرفت و سرانجام به موفقیت انجامید. محتوای پیشنهاد مشارالیه این بود که: کسانی که آهین مشت‌اند، دشمنان را به دوستی کشتند. برای عمل به این پیشنهاد بدین نتیجه رسیدند که طایفه تاویسی جنگ زرگری با مهرعلی خان و پسران فتح‌الله خان به راه بیندازد و حتی دختر فتح‌الله خان که همسر قاید محمدلطیف تاویسی بود طلاق داده شود تا بدین‌گونه اختلاف تاویسیها و مهرعلی خان جدی به نظر برسد و در اثر این اختلاف تاویسیها به ظاهراً از مهرعلی خان قهر و به قلعه رئیسی عزیمت کنند و به محمدعلی خان پیوندند تا فرصت مناسب پیدا کنند و بتوانند او را به قتل برسانند. سران طایفه تاویسی با ادای سوگند به مهرعلی خان و قاید علیمراد قول دادند که در اجرای این طرح (قتل محمدعلی خان و بازگرداندن قدرت به مهرعلی خان) صادق و وفادار باشند. این طرح به همین صورت به اجرا درآمد. قاید محمدلطیف و طایفه تاویسی به محمدعلی خان پیوستند و قاید محمدلطیف برای نشان دادن منتها درجه نزدیکی به محمدعلی خان، دختر او به نام بی بی خاتم را به عقد خود در آورد. اما سرانجام در فرصت مناسب، موفق شد محمدعلی خان و برادرش خان‌بابا خان و پسرش قاید حیدر را به قتل رساند و قلعه رئیسی را به تصرف درآورد. او پس از این موفقیت، مهرعلی خان و پسران فتح‌الله خان را از جریان امر مطلع ساخت و آنها را به قلعه رئیسی دعوت کرد.

بدین‌گونه مجدداً مهرعلی خان کلاتنری طیبی سردسیر را به دست گرفت. اما

پس از مدت کوتاهی میان مهرعلی خان و پسران فتح‌الله خان اختلاف ایجاد شد و این امر موجب شد که مهرعلی خان قلعه رئیسی را ترک نموده و در "جاورده" مستقر شود. قاید علیمراد (علیمراد خان بعدی) برای بازگرداندن مهرعلی خان عازم جاورده شد، اما در این میان ملا محمد شفیع فرزند ملا محمد جعفر از طایفه تام‌حج علی (در گویش محلی تام‌خولی) با او ملاقات کرد و از تصمیم وی آگاه شد. ملا محمد شفیع به قاید علیمراد پیشنهاد داد که شما خودتان لیاقت کلانتری ایل را دارید و نیازی به بازگرداندن مهرعلی خان نیست. قاید علیمراد اظهار داشت که من رقم (ابلاغ) خانی از حاکم دولتی ندارم و این امر ایجاد مشکل می‌کند. ملا محمد شفیع به او گفت که اسب من را به حکومت پیش کش کن و رقم خانی را بگیر. بدین گونه قاید علیمراد ادعای کلانتری کرد و با عنوان علیمراد خان در قلعه رئیسی مستقر شد. متعاقب این امر، علیمراد خان طوایف تاج‌الدین طیب و تامرادی ساکن منطقه جاورده را با خود همداستان کرد و با همکاری آنان، مهرعلی خان و پسرش سیاوش را در جاورده به قتل رساند و دایی خود قاید نجف‌علی تامرادی را در قلعه جاورده مستقر کرد. از آن تاریخ علیمراد خان کلانتری بلامنازع ایل طیبی سردسیر را به عهده گرفت.

حوادث روی کار آمدن محمدعلی خان و قتل او و بازگشت مهرعلی خان به قدرت و قتل او و سرانجام شروع کلانتری علیمراد خان در مجموع در فاصله میان سالهای پایانی دوره سلطنت مظفرالدین شاه تا قبل از مشروطیت به وقوع پیوست. اکنون نظری به تحولات ایل بویر احمد در این دوره می‌افکنیم:

همانگونه که قبل از این اشاره کردیم در زمان سلطنت مظفرالدین شاه عباسقلی خان کلانتر بویر احمد گرمسیر بود. در رمضان سال ۱۳۲۵، او به همراه فرزندش فرج‌الله، به دست فرزند دیگرش سیف‌الله به قتل رسید. سیف‌الله قلعه آرو را به تصرف درآورد و خود را خان نامید، اما نصرالله پسر دیگر عباسقلی خان که در هنگام کشته شدن پدر در مسافرت بود بر ضد سیف‌الله خان قیام کرد. حدود دو سال نبرد میان سیف‌الله و نصرالله ادامه داشت و سرانجام نصرالله موفق شد قلعه را تصرف و خود را خان اعلام کند. او پس از پیروزی، سیف‌الله و هوادارانش را به قتل رساند و تقریباً از سال ۱۳۲۷ چندین سال کلانتری بلامنازع بویر احمد گرمسیر

را به عهده گرفت. ۱۹۲

در بویراحمد سردسیر، همان‌گونه که در مباحث دوره ناصری اشاره کردیم، ولی خان پس از قتل خداکرم خان در سال ۱۳۰۸ زمام امور را به دست گرفته بود. او در سال ۱۳۱۰ در مقابل حمله عین‌الملک، حاکم کهگیلویه مقاومت کرد و نیروهای او و ایلات هوادارش را شکست داد. این پیروزی موجب تحکیم قدرت کلانتری ولی خان گردید. منابع تاریخی هم از تدبیر و سیاستمداری ولی خان یاد می‌کنند. او در حفظ انسجام درونی ایل نیز تا حدودی موفق بود و در اصلاح روابط آن با برخی ایلات همجوار نیز کوشید. به همین منظور در سال ۱۳۱۵ به رفع اختلافات مرزی با ایل دشمن زیاری اقدام و زمینه انعقاد قراردادی را در مورد تعیین خطوط مرزی میان دو ایل فراهم کرد که در جلسه‌ای رسمی با حضور کلانتران دو ایل (ولی خان و نصیرخان) و تعداد زیادی از کدخدایان طوایف منطقه، به امضاء رسید. متن قرار داد به این شرح است:

قلمی نمود چون سالهای متمادی بود که فی مابین طوایف بویراحمد و دشمن زیاری نسبت به تلایه و حدود و ثغور کلانتری خودشان از اراضی و خاک اوریز (آبریز) و زیرنا دائماً دعوی و منازعه داشتند، در این موقع که زمام امور کلانتری و بیگلربیگی کهگیلویه و توابع به اینجانب ولیخان بویراحمدی مفوض و محول گردید، جهت رفع انقلاب و آشوب ابدی با حضور کدخدایان بویراحمد و دشمن زیاری بطریق مرقوم مقرر داشتند که از تاریخ صدور این پیمان شش‌دانگ اراضی اوریز و زیرنا با ... سابقاً تاکنون نزد عموم بویراحمد و دشمن زیاری معین و معلوم است تحت تصرف و کلانتری آقای نصیر خان دشمن زیاری بوده باشد و از این به بعد هیچ یک از خوانین بویراحمد نسل بعد نسل حق تخلف و تجاوز و مداخله در اراضی مرقومه نداشته و ندارند، متخلفین و غاصبین در تصرف و مداخله اراضی معینه در این ورقه، معلون [معلون] و مسغون دارین است. و کان تحریر ذالک المرقومه فی شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۵ قمری هجری.

اقرار متن ورقه را نسبت به اراضی مرقومه قبول دارم صحیح است. ۱۹۵

ولیخان بویراحمدی [سجع مهر]

در ذیل نامه تعدادی از کدخدایان معروف منطقه از جمله: سهراب اولاد میرزا علی، محمد علی نامرادی، علیخان اولاد میرزا علی، صیدال نرمایی، ظفر قاید گیوی، محمدزکی سید احمدی (تاس احمدی) محمد خان، ابوالفتح، محمد، بهرام زنگویی و یک نفر از سادات به نام مرتضی موسوی که ظاهراً کاتب متن بوده است، مفاد قرارداد را گواهی نمودند همچنین در بالای متن سند دو نفر از علمای محل به نام علی اکبر موسوی و [نام نفر دیگر برای نگارنده ناخوانا بود]، متن قرارداد را تأیید و مهر کردند.

محتوای سند فوق به خوبی نشان می‌دهد که در این تاریخ، ولی خان در اوج قدرت بوده و حتی توانسته است با دریافت عنوان بیگلربیگی کهگیلویه از حاکم دولتی کهگیلویه، عملاً نمایندگی حکومت را در تأمین امنیت ایلات و وصول مالیات از آنان، به عهده بگیرد. اما از همین تاریخ به بعد است که به تدریج هسته اولیه بحران درونی ایل بویراحمد سردسیر و تضعیف ولی خان شکل می‌گیرد. بدین معنا که کریم خان^{۱۹۶} پسر برادر ولی خان به سن بلوغ می‌رسد و به رقابت با ولی خان برمی‌خیزد.

کریم خان

کریم خان در آغاز با حمایت دو طایفه بویراحمد یعنی طوایف آقایی و قاید گیوی به مبارزه با ولی خان برخاست. اما در این مرحله کاری از پیش نبرد و به اقدامات سیاسی روی آورد. او به این منظور عازم شیراز، اصفهان و تهران شد و از حکام این شهرها و دولت مرکزی استمداد طلبید. ظاهراً مقامات دولتی امید می‌نورانی او برای پیروزی بر ولی خان نداشتند و به همین سبب به خواسته‌اش توجه نکردند و کریم خان که از این اقدام خود نتیجه مطلوبی کسب نکرده بود به بهبهان مراجعت کرد. او از بهبهان به قلعه آرو که در این تاریخ مقر کلانتری عباسقلی خان بویراحمد گرمسیری بود، رفت و به وی پناهنده شد. عباسقلی خان و هادی خان

۱۹۶. کریم خان فرزند محمد حسین خان (مقتول ۱۲۹۷) و نوه خداکرم خان بویراحمدی (مقتول ۱۳۰۸) بود.

چراسی، از کریم خان حمایت کردند. علاوه بر آنان سران طوایف آقایی، قایدگیوی، تامرادی و گبوردزی از جمله ملاقباد مسی سختی، قاید محمدعلی تامرادی و ملاخورشید گوردزی نیز به حمایت از کریم خان برخاستند و بدین ترتیب وی که قدرتی چشمگیر یافته بود مجدداً مبارزه با ولی خان را شروع کرد.

احتمالاً نبرد قدرت میان کریم خان و ولی خان در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ به اوج خود رسیده و تا سال ۱۳۲۰ که حکومت کهگیلویه به بختیارها سپرده شد، کریم خان توانسته عملاً ولی خان و هادی خان را از مصدر کلاتری ایل حذف کند. این خوانین به بختیارها پناه برده و بختیارها در دوره حکومت خود آنان را به رسمیت شناخته^{۱۹۷} و با کریم خان مبارزه کرده‌اند. با وجود این کریم خان آن چنان قدرت گرفته بود که نه تنها بر ولی خان و هادی خان پیروز شد و آنان را از صحنه سیاست ایل بیرون راند بلکه تعارضش با خوانین بختیاری و ناتوانی بختیارها در مهار کردن وی باعث عزل آنان از حکومت کهگیلویه گردید. خفیه نویس طی گزارش مورخ ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۱ خود در این باره می‌نویسد:

دیگر آنکه حکومت بهبهان [کهگیلویه] را که به حضرات بختیاری داده بودند، آنها محضر کریم خان بای رحمت [پیراحمد] که با هم نزاع داشتند، به حکومت خیلی زحمت داده، حکومت هم آنها را معزول کرده و حکومت بهبهان را به فتح‌الملک دادند که برود و این دو روزه می‌رود.^{۱۹۸}

در اواخر سال ۱۳۲۰ که کریم خان مراحل کسب قدرت را به سرعت طی می‌کرد، آصف‌الدوله هم از حکومت فارس برکنار شد و علاء‌الدوله جای او را گرفت. کریم خان با علاء‌الدوله روابط بسیار حسنه‌ای برقرار کرد. همه دلایلی که موجب تحکیم روابط علاء‌الدوله و کریم خان شدند اکنون برای ما روشن نیستند و حامیان دولتی کریم خان که او را در نیل به قدرت یاری دادند، به درستی شناخته نشده‌اند. اما می‌توان گفت که علاء‌الدوله بدین نتیجه رسید که با توجه به قدرت

۱۹۷. برای اطلاع بیشتر، رک: اسکندر خان عکاشه. تاریخ ایل بختیاری.

۱۹۸. وقایع انقائیه. ص ۷۰۸.

فوق‌العاده کریم خان، درگیری با او مقدور نیست و بهتر آن است که با وی سازش و او را مأمور وصول مالیات کهگیلویه کند. ظاهراً پس از علاءالدوله، شعاع‌السلطنه هم که در سالهای ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ حکومت فارس را به عهده داشت، همین سیاست را در مورد کریم خان در پیش گرفت. همان سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳، یعنی در دوره حکمرانی علاءالدوله و شعاع‌السلطنه در فارس، کریم خان به منصب بیگلربیگی کل کهگیلویه تعیین شد و لقب بهادرالسلطنه گرفت. کریم خان از یک سو در مقام مأمور وصول مالیات ایلات برای دولت انجام وظیفه می‌کرد و از سوی دیگر مسئله وصول مالیات را دستاویزی قرار داده بود تا از پشتیبانی تسلیحاتی و سیاسی دولت برای سرکوبی سایر ایلات و از میان برداشتن رقبای سیاسی خود استفاده کند و به رفع عطش قدرت‌طلبی و ارضای برتری‌جویی و انحصارطلبی خود پردازد.

به همین منظور حملات کریم خان به ایلات گوناگون شروع می‌شود. وی به ایل دشمن زیاری که در آن تاریخ به کلانتری نصیرخان اداره می‌شد هجوم می‌برد. نصیرخان مردی شجاع بود و تسلیم کریم خان نشد و مالیات ایل دشمن زیاری را به وی تحویل نداد؛ در نتیجه، نیروهای مشترک دولت و کریم خان قلعه را که به توپ بستند. ظاهراً کریم خان توپ قلعه کوب را از شیخ خزعل گرفته بود، این امر با توجه به ماهیت سیاسی شیخ خزعل بسیار قابل تأمل است. اما با همه امکانات و قوایی که کریم خان و نیروهای دولتی در اختیار داشتند، در مقابل نصیرخان کاری از پیش نبردند و پس از کشته شدن چند نفر از طرفین، نوعی سازش میان آنها به وجود آمد و نزاع خاتمه یافت.

کریم خان همچنین به منطقه و ایل بهمی هجوم برد و آنان را غارت کرد. در یکی از روزهایی که کریم خان پس از فتوحاتش در ناحیه‌ای از منطقه بهمی اردو زده بود، یکی از همراهان او به نام میرزا علی ساداتی در وصف پیروزیهای خان، بیتی به صورت زیر سرود:

سردارم و هفت سالی نظم داده ایل چپانده چاربنیچه بار کرده ایل
 کریم خان خوشش آمد و به سراینده صله‌ای بخشید. وی پس از بازگشت به پلی
 (ضرغام‌آباد) عازم فتح قلعه آرو و سرکوبی عباسقلی خان، که وی را در نیل به

قدرت یاری داده بود، شد. اما به دلیل استحکام بنای قلعه، تصرف آن مقدور نشد و کریم خان ناگزیر دست از محاصره قلعه کشیده تعدادی از طوایف اطراف دیل و آرو را با جمیع افراد و احشام به سوی منطقه چنار کوچاند. مدتی پس از سکونت اجباری این طوایف در چنار، عده‌ای از ریش‌سفیدان به شفاعت نزد کریم خان رفتند و اظهار داشتند که این طوایف از ایل بویراحمد و به شما منسوب‌اند، خدا را خوش نمی‌آید که در این منطقه آواره و سرگردان باشند. کریم خان در پاسخ آنها گفت که من می‌خواستم شعر میرزا علی ساداتی مصداق پیدا کند و گرنه با دلیلیها خصومتی ندارم، به منطقه خود بازگردند.

هادی خان چرامی نیز که قبلاً به اتفاق دایی خود عباسقلی خان، کریم خان را در نیل به قدرت یاری داده بود، در مقابل درخواستهای مالی کریم خان به عنوان مالیات، تسلیم نشد و به همین سبب کریم خان به وی حمله کرد. هادی خان در برابر این تهاجم کریم خان که با حمایت دولت صورت می‌گرفت، شدیداً مقاومت کرد. حتی توپهای قلعه کوب شیخ خزعل نیز کمکی به تسلیم هادی خان و تصرف قلعه تل‌گرد چرام نکردند و کریم خان عملاً ناکام ماند.

از برخورد میان کریم خان و ایل طیبی، مطلبی ثبت نشده است. اما مجموعه مباحثی که مطرح کردیم روشن می‌کند که در فاصله سالهای مورد بحث (۱۳۲۱-۲۳)، کریم خان در مقام بیگلربیگی منصوب از طرف دولت، به قدرت بلامنازع منطقه کهگیلویه تبدیل شده و بر سراسر کهگیلویه تسلط یافته بود. این بیت محلی، نشان‌دهنده گستره تسلط سیاسی وی است:

پازُن از تنگ چوی، بَز از دیل و اِسپَرُ
زِر بیدِ مارگون بی هم ایخَرُن بَز
یعنی: بز نراز تنگ چوی واقع در منطقه بهمئی و بز ماده از دیل و اسپر دو ناحیه واقع در قلمرو بویراحمد گرمسیر، در زیر درختان بید مارگون واقع در منطقه بویراحمد سردسیر، با هم جفت‌گیری می‌کنند.

در نیمه دوم ۱۳۲۲ و نیمه اول ۱۳۲۳ کریم خان به اتفاق اسدخان بابویی به منطقه ممسنی حمله کرد. اسناد نشان می‌دهند که شعاع‌السلطنه حکمران فارس

هیچ‌گونه اقدامی برای جلوگیری از حملات کریم خان نمی‌کرد.^{۱۹۹} در این مورد که آیا مامحه شماع‌السلطنه ناشی از قدرت فوق‌العاده کریم خان و ضعف شماع‌السلطنه در مهار کردن او بوده و یا اینکه کریم خان حملات خود را با هماهنگی شماع‌السلطنه انجام می‌داده، اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما با توجه به مجموعه شرایط آن دوره، فرض وجود هماهنگی میان آن دو محتمل‌تر به نظر می‌رسد.

شماع‌السلطنه در دوره حکمرانی خود در فارس، بخش قابل توجهی از املاک شخصی مردم در مناطق مختلف حوزه حکمرانی خود از جمله منطقه کهگیلویه را خالصه قلمداد کرده و مظفرالدین شاه هم آن املاک را به وی بخشیده بود. این موضوع آن چنان مردم و علما را به خشم آورده بود که با تظاهرات و بست‌نشینی‌های مکرر در حضرت احمدین موسی‌الرضا (شاه چراغ) خواستار اخراج او شده بودند. بدین‌گونه ادامه حکومت برای شماع‌السلطنه مقدور نبود و او در شوال ۱۳۲۳ جای خود را به غلامحسین خان غفاری (وزیر مخصوص) داد. وزیر مخصوص حدود شش ماه و اندی حکمران فارس بود و سرانجام در اواسط ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ یعنی حدود دو ماه قبل از صدور فرمان مشروطیت عزل شد. در دوره حکومت وزیر مخصوص، در مرکز کشور نهضت مشروطیت در حال گسترش و دولت مرکزی به شدت با مردم و علمای تهران درگیر بود. همچنین فرونشاندن خشم مردم فارس و توابع آن از تعدیات شماع‌السلطنه امری دشوار بود. در همین وضعیت، علاء‌الدوله و شماع‌السلطنه، حکمرانان پیشین فارس بدان امید که بتوانند دوباره به فارس برگشته و حکومت کنند، در تضعیف وزیر مخصوص از هیچ کوششی دریغ نداشتند و بدین منظور هواداران خود را تحریک به اغتشاش می‌کردند. در همین حال دو ایل قشقایی و بختیاری هم از گسترش قدرت کریم خان بویراحمادی وحشت داشته و آن را با منافع و مصالح سیاسی خود ناسازگار می‌دیدند. به ویژه ایل بختیاری که به منظور تأمین امنیت مناطق نفتی و جاده لنج و تحکیم پیوند خود با دولت مرکزی، در اختیار گرفتن حکومت کهگیلویه را برای خود امری مهم و حیاتی می‌دانست.

در چنین شرایطی کریم خان در محرم ۱۳۲۴ ابتدا به طایفه لرکی از ایل بختیاری

در نواحی اطراف بهبهان و پس از آن به منطقه ممسنی حمله می‌کند. به طور مسلم کریم خان در حمله به مناطق بختیاری و ممسنی، عمدتاً انگیزه شخصی داشته و در صدد تحقق اهداف سیاسی ایلی و منطقه‌ای خود بوده، ولی اسناد نشان می‌دهند که این تحرکات او را باید با سیاست‌بازیه‌های رجال سیاسی مرکز کشور به ویژه تحریکات علاءالدوله و شعاع‌السلطنه مرتبط دانست. پس از حملات کریم خان به مناطق مذکور، رجال سیاسی مرکز این امر را دلیل بر عدم لیاقت وزیر مخصوص و انموده کرده و زمینه عزل او را فراهم ساختند و سران قشقایی و بختیاری هم کوشیدند با مظلوم‌نمایی و تظاهر به امنیت‌خواهی، خطر کریم خان را در چشم دولت مرکزی بزرگ جلوه داده و ضمن تلاش برای محدود کردن قدرت او، گامی در راه نیل به هدف اصلی خود یعنی به دست گرفتن حکومت کهگیلویه بردارند.

در این جا متن تلگرافهایی را که در مورد حملات کریم خان به مناطق مذکور، میان سران قبایل بختیاری، قشقایی، وزیر مخصوص و عین‌الدوله مبادله شده، برای روشن شدن مطلب نقل می‌کنیم.

در ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۳، عین‌الدوله صدراعظم به وزیر مخصوص تلگراف کرد که:

تلگرافی از حاکم بهبهان [علی‌خان عظام‌السلک]، دایر بر شکایت از کریم خان بویراحمدی و خوانین بختیاری و اینکه یازده هزار تومان مالیات بویراحمدی و بهمه [ای] باقی مانده است، رسیده بود؛ لازم شد به جناب مستطاب عالی دام‌اقباله زحمت دهد، که در این باب تحقیقات مخصوص لازم است، رسیدگی کرده معلوم دارید تفصیل این فقره چیست و علت تعویق مالیات چه بوده است. البته کریم خان را حاضر کرده و با خوانین بختیاری هم در باب مالیات بهمه [ای] تلگرافات لازمه نموده هر قدر از مالیات آنجا زمین مانده است قرار وصول و ایصال آن را داده حکومت بهبهان را در کار خودش مستقل و مقتدر نموده ترتیبات لازمه را در حفظ نظم آن صفحات داده نتیجه تحقیقات و اقدامات را اطلاع دهید به عرض برسد. سلطان عبدالمجید.^{۲۰۰}

۲۰۰. جهانگیر قائم‌مقامی. نهضت آزادبخوامی مردم فارس در انقلاب مشروطیت ایران. تهران، مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی، ۱۳۵۹. ص ۱۶۰.

مفاد تلگراف فوق نشان می‌دهد که دو ایل بهمنی و بویراحمد در این تاریخ از پرداخت مالیات امتناع کرده‌اند، البته همه ایلات کهگیلویه همواره از مالیاتهای اضافی و تحمیلی حکام دولتی معذب بودند و ریشه بسیاری از (اگر نه همه) شورشهای ایلات بر ضد دولت، همین تحمیل مالیاتهای اضافی بود. امتناع ایل بهمنی نیز شاید به همین دلیل بوده، اما امتناع کریم خان، علاوه بر آن بدین سبب بوده که برای او که خود در این چند سال مأموریت وصول مالیات ایلات را داشته، ثقیل بوده است که به حاکم دولتی (عظام الملک) مالیات پردازد. البته عظام الملک از دوره شعاع السلطنه حکومت کهگیلویه را به عهده داشته و فردی سفاک و حریص بود. طغیان مردم موجب شد که چند روز بعد یعنی در ۵ ذیحجه عزل شود و عطاءالدوله به حکومت کهگیلویه منصوب شود. طبیعی است که عطاءالدوله در اجرای سیاستهای وزیر مخصوص به ویژه گرفتن مالیات جدی‌تر است. بنابراین واضح است که کریم خان، روابط حسنه‌ای را که با علاءالدوله و شعاع السلطنه حکمرانان سابق فارس داشت، با وزیر مخصوص نداشته و از وضع مدیریت سیاسی وزیر مخصوص و حاکم منطقه‌ای او (عطاءالدوله) راضی نبوده است. این ناراضایتی سبب شده که کریم خان زمینه مناسبی برای پذیرش تحریکات علاءالدوله و شعاع السلطنه پیدا کند و غرور و قدرت‌طلبی و برتری‌جویی شخصی خود او هم مزید بر علت شود و بدین‌گونه او که در داخل منطقه کهگیلویه معارض و رقیبی نداشته تا به سرکوبی او پردازد، متوجه مناطق خارج از کهگیلویه شده و در ابتدا در روزهای اول محرم ۱۳۲۴ به طایفه لرکی از ایل بختیاری حمله کرده است. پس از حمله کریم خان، خسروخان سالار ارفع بختیاری در محرم تلگرافی به این شرح به وزیر مخصوص مخابره کرد:

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل افخم آقای وزیر مخصوص دامت شوکت.
 کریم خان بویراحمدی که سالهاست یاضی و طاضی و مصدر شرارت و راهزنی است، طایفه لرکی بختیاری که قشلاق و مرتع آنها همه ساله حوالی بهبهان است، علی الغفله با جمعیت زیاد بر سرشان ریخته، سیصد خاتوار آنها را چاییده، قریب دویست هزار تومان اموال آنها را منهب و تاراج کرده، جمعی زن و مردشان مقتول و مجروح نموده و فعلاً در حوالی بهبهان مشغول شرارت

است. منافق عالم فدویت بود در خاک بهبهان تعاقب و کاملاً تلافی نماید. از ایل و جمعیت بختیاری در کمال سختی جلوگیری نموده و منتظر امر مبارک است. البته حالات کریم خان متواتراً به عرض حضور مبارک رسیده و این مطلب هم در تلگرافخانه مستحضر هستند لازم به تصدیق نیست. خسرو.^{۲۰۱}

در همین مورد سردار اسعد بختیاری نیز تلگرافی به صدراعظم مخابره کرد و صدراعظم در ۸ محرم ضمن تلگرافی به وزیر مخصوص مفاد شکوائیه سردار اسعد را که با تلگراف خسروخان هم محتوی بود، متذکر شد:

چون اگر از اینها جلوگیری نشود و با بختیارها طرف شوند اسباب زحمت و خسارت فوق العاده خواهد شد، مؤکداً می نویسم که قدغن نماید مرتکبین را گرفتار نموده تفصیل را هم عاجلاً اطلاع بدهید تا به عرض برسد.^{۲۰۲}

در ۱۰ محرم ۱۳۲۴، خسروخان تلگراف دیگری برای وزیر مخصوص ارسال کرد که نشان می دهد وزیر مخصوص پاسخ تلگراف قبلی خسروخان را ارسال کرده و از او خواسته بوده که آرامش را حفظ کند و برای تبادل نظر بیشتر به شیراز رود تا برای تنبیه کریم خان تدبیری بیندیشد. در این تلگراف، خسروخان ضمن اینکه از رفتن به شیراز امتناع کرده و عذر خواسته، راههای برخورد با کریم خان را پیشنهاد کرده است:

حضور مبارک مستطاب اجل اکرم افخم آقای وزیر مخصوص فرمانفرمای مملکت فارس دامت شوکت. دستخط مبارک در جواب عریضه تلگرافی فدوی زیارت شد، موجب تشکر و افتخار گردید. اینکه از فرط مرحمت احضارم فرموده اند، خدا می داند به قدر یک دنیا آرزوی شرفیابی دارد که در این ایالت و فرمانفرمایی خدمتی بنماید، ولی چگونه با این انقلابات می تواند یک دقیقه از کار ایل وحشی بختیاری غفلت شود. به سر مبارک بندگان عالی و بانمکهای پنجاه ساله که از روی صدق خوردیم، با آن ارادت و بستگی موروثی که به آن دودمان دارم، اگر در این موقع که کریم خان قتل و غارت از

ایل لرکی بختیاری کرده حاضر نبودم، یا بختیاری به کلی تمام می شد یا بهبهان و کوهگیلویه از میان می رفت. خوب فصل به دستش آمد، در زمان فرمانفرمایی حضرت اجل که منتظر هزارگونه مرحمت و التفات بودیم و حضرت اجل منتظر هزار قسم خدمت از فدوی بوده این شرارت را نمود. تمام آنها را برد، جمعی را کشته، صحیح نیست. چاکرانه استدعا دارم یا مرخص فرمائید تلافی نمایم یا به حکومت بهبهان مقرر فرمائید ولیخان که همیشه کلانتر بویراحمدی بوده و چند سال است معزول شده بیاورد کلانتر نماید، مالیات بویراحمد را شخصاً ضامن می شوم در طهران نقداً بپردازم، یا حکومت بهبهان را به خود چاکر و جناب سردار ارفع حکمران محمره و مضافات مرحمت فرمائید یا به جناب ضرغام الدوله ایلخانی قشقایی محول فرمائید، مستدعی است از این چهار قسم یکی را قبول فرمائید. اگر غیر از این باشد کوهگیلویه منظم نخواهد شد و هیچ حاکمی از عهده وصول [مالیات] و نظم بیرون نخواهد آمد، اسباب ندامت خواهد شد. عمده مقصود فدوی هم خدمت به حضرت عالی است و هم تلافی عمل کریم خان و الاصلاح مملکت خویش خسروان دانند. فدوی خسرو بختیاری.^{۲۰۳}

خسرو خان در ۱۱ محرم در همین باره تلگرافی به معین الاسلام در شیراز مخابره کرد و از او خواست تا وزیر مخصوص را به پذیرش یکی از شقوق چهارگانه پیشنهاد شده متقاعد کند.^{۲۰۴}

صولت الدوله قشقایی هم هماهنگ با بختیارها و برای کمک به تحقق خواسته های آنها، در ۱۵ محرم، تلگرافی به شرح زیر از رامهرمز برای وزیر مخصوص مخابره کرد:

... دستخط مطاع مبارک تلگرافی در اظهار چاکر نوازی و مرحمت درباره جناب اجل سالار ارفع در رامهرمز زیارت شد و علناً به نظرشان رسانید. فوق آنچه عرض نماید در تمام مجلس تشکرات الطاف مبذوله را درباره خود و خانزاد دارد و در چاکری آستان مبارک بی اندازه سعی و در جلوگیری بختیاری اهتمام نموده و می نماید و آنچه باید به چاکر امیدواری بدهد داده.

محرمانه به عرض می‌رساند برای حکومت بهبهان پنج هزار علاوه بر مأخذ مالیه تقدیم می‌نماید و همه وقت باتمام ایل در بهبهان و کوهگیلویه برای جان نثاری و هر نوع رجوع او امر مقدسه مطاع حاضرند. حضرت اشرف مدظله مسبوق هستند غیر از اینها کسی نمی‌تواند بهبهان را منظم و مالیات را تا دینار آخر وصول نماید. هر گاه اجازه می‌فرمایید اگر ممکن هم شود چیزی اضافه نموده ختم عمل را به عرض برساند. چاکر اسمعیل، ۲۰۵

سردار مکرم حکمران خوزستان هم، در ۱۶ محرم، طی تلگرافی به وزیر مخصوص ضمن شرح حمله و غارت کریم خان می‌نویسد:

این مسئله واضح است که این گونه حرکات کریم خان، در بدو فرمانفرمایی حضرت مستطاب عالی جارت فوق‌العاده است. اهالی [دو کلمه سیاه شده] در واقع حوزه فرمانفرمایی حضرت مستطاب عالی هستند. مخصوصاً استدعا دارم امر سریع صریح به حکومت کوهگیلویه در استرداد اموال رعایا و مجازات کریم خان شرف صدور یابد. در صورتی که به خود خوانین بختیاری هم حکم بفرمائید به اسهل وجه مجازات او را می‌دهند و در این گونه امر و حکم که از طرف قرین اشرف باشد، این بنده و عموم عربستان [خوزستان] و بختیاری حاضریم. اسندهای توجه عاجل در این خصوص دارم. رضاقلی، ۲۰۶

صولت‌الدوله یک روز پس از تلگراف قبلی خود، در روز ۱۶ محرم مجدداً از رامهرمز تلگرافی برای وزیر مخصوص ارسال کرد که مفاد آن روشنگر حقایق بسیاری است:

... دوازدهم وارد رامهرمز شد. در باب حرکات کریم خان، دستخطهای مبارک را تمام زیارت نمود. در دولتخواهی و چاکری به عرض می‌رساند اگر کریم خان در کار خود مسلط باشد عاقبت تولید زحمت می‌شود. جناب سالار ارفع پنج هزار تومان ضمانت ولیخان ایل [خان] سابق را می‌نماید که در کار ریاست خود مستقل و کریم خان خارج شود. در موقع به جناب قوام‌السلطان خودشان همراهی نموده آنچه غارتی که کریم خان از ایل لرکی برده استرداد

نموده به توسط قوام السلطان و ریاست معزی‌آلیه به آستان مبارک تقدیم شود که در میان ایلات خود با مقام چاکری آستان مبارک، شرمسار و خجیل نشوند و بعد از برقراری ولیخان همه نوع به واسطه جمعیت املاک علاقیات که در بهبهان دارند در امورات آنجا فوق تصور به حکومت در ادای مالیات و غیره تقویت نمایند. کریم خان سالی سه هزار تومان قبول دارد، آن را هم نداده و نمی‌دهد. ولی خان پنجهزار تومان را به ضمانت جناب سالار ارفع نقداً موافق معمول کارسازی خواهد نمود. در چاکری و فدویت آستان مبارک آنچه باید با سالار ارفع مراجع مبذوله و بعضی جهات را حالی کرده و می‌کند. امر مبارک مطاع است. فدوی اسمعیل.^{۲۰۷}

در ۲۱ محرم آقابابا دره شوری، که وزیر مخصوص او را احضار کرده بود، طی تلگرافی از حضور در شیراز عذر خواسته و مسئله کریم خان و ناامنی کهگیلویه را عنوان کرده است:

... مقرر فرموده بودند شیراز بیایم. چند خانوار که از غارت جناب صولت‌الدوله سالم مانده بودند، جمع‌آوری کرده حرکت نمود. در خاک بهبهان آمدیم. کریم خان بویراحمد و یوسف آقا آنها را جزو لرکی بختیاری تماماً غارت نمود. قادر به حرکت نیستند. با وضع مغشوشی کهگیلویه ممکن نیست خود را به آستان مبارک برسانیم. آقابابا دره شوری.^{۲۰۸}

خسروخان تلگرافی به تاریخ ۲۱ محرم خطاب به وزیر مخصوص مخاپره کرد: ... دو روز دیگر مال میر می‌روم. سه چهار منزل از رامهرمز و تلگرافخانه دور می‌شود. دستخطهای مبارک با پست هنوز زیارت نشده. حرکات کریم خان نه طوری بر بختیاری مؤثر است که فدوی را آسوده بگذارند. می‌ترسم تمک خوارگی فراموش شود. اصرار فدوی برای این است که از طرف قرین اشرف بندگان عالی و اجازه مبارک صدمه خورده باشد که فدویان بدون اجازه، در حضور مبارک مقصر و سلب فدویت پنجاه ساله نشود. خسرو.^{۲۰۹}

خسروخان چهار روز بعد یعنی در ۲۵ محرم تلگراف دیگری به وزیر مخصوص مخابره کرد:

... هر قدر محض دولتخواهی و نمک خواری تحمل حرکات کریم خان را می‌کند و انتظار می‌کشد، اثری ظاهر نمی‌شود. عاقبت می‌ترسم حضور مبارک مقصر شویم. علاج واقعه اجرای همان شقوق معروضه بود که مقرر فرمودند جنابان عطاءالدوله و قوام‌السلطان [حاکم بهبهان و کهگیلویه و معاون او] چنین و چنان می‌نمایند. مکرر این نوع مردم در کوهگیلویه امتحان کفایتشان را داده‌اند فدوی به چه امید منتظر اقداماتشان باشیم. حضرت عالی اطلاعی از احوالات مردم ندارید. تصور می‌فرمایید همین قدر مأمور یا حاکم به کوهگیلویه رسید منظم و تمام مردم تسلیم محض خواهند شد و حال آنکه بر عکس خواهد بود. نایب‌الحکومه بهبهان [قوام‌السلطان] دو سه فرسخی نزد کریم خان رفته، تعارف گرفته، عمه بنا به او داده در خاک دیگران قلعه یاضی‌گری می‌سازد. از مال خود لرکی به همه کس تعارف می‌دهد. هر چه بخواهد می‌کند. تکلیف چاکر چیست؟ علاجی غیر از اقدام به شقوق معروضه ندارد. عیب کار این است وقتی نتیجه عرایض بنده مکشوف می‌شود که هیچ‌کاری پیشرفت نشود. جناب سردارامعد نیمه‌صفر طهران می‌رود. اگر از طرف بندگان حضرت اجل اقدام و احقاق حق نشود ناچار است این مطلب را هم عرض کند. دوست هزار تومان غارت چیزی نیست فراموش شود. فدوی هم مالیر می‌روم منتظر نتیجه هستم. فدوی خسرو بختیاری.^{۲۱۰}

در همین تاریخ، یعنی ۲۵ محرم، ولی خان بویراحمدی، که آن روزها در رامهرمز حضور داشته و با صولت‌الدوله قشقایی و خسروخان بختیاری در مبارزه با کریم خان همکاری می‌کرده، تلگرافی بدین شرح به وزیر مخصوص مخابره کرده است:

... طایفه بویراحمد از قدیم مال چاکر بوده خدمتها به دیوان کردم. طوری منظم داشتم که تمام مردم آسوده بودند. چند سال قبل به بعضی ملاحظه خود را کنار کشیده کریم خان برادرزاده خودم را برقرار نمود. در این چند سال از

همه طرف بنای شرارت و هرزگی و شرارت گذاشت. دو ماه قبل هادی خان برادرم [را] که عموی او بود بدون جهت به دست خودش مقتول ساخت. استدعا دارم مقرر فرمایید طایفه را به خردم واگذار نمایند. ضامن نظم، مالیات می‌دهم. تمام کهگیلویه را آسوده و دصاگسو می‌نمایم. ولی بویراحمدی.^{۲۱۱}

در همین ایام سردار اسعد بختیاری هم تلگرافی بدین شرح به وزیر مخصوص مخابره می‌کند:

... یقین به عرض رسیده که کریم خان بویراحمدی سیصد خانوار از ایل بختیاری را غارت کرده از اموال منهویه اغراق می‌گویند. بنده بعد از رسیدگی عرض می‌کند. یقین است خاطر مبارک از شرارتهای بی حد از اندازه کریم خان مسبوق است. محض رضای خدا دفع این دزد شریر را همت کنید. چاکر متعهد است به محض رسیدن حکم، او را مغلولاً به شیراز بفرستد. بنده قدیمی علیقلی بختیاری.^{۲۱۲}

کریم خان پس از آنکه در اوایل محرم ۱۳۲۴ به ایل بختیاری حمله کرد و در نتیجه، دو ایل بختیاری و قشقایی و حکمران خوزستان و مخالفین خود را در ایل بویراحمده به واکنش مشترک بر ضد خود برانگیخت، در ۱۹ محرم به منطقه رستم ممسنی حمله نمود. گزارش این حمله او نیز به صدراعظم و از آن طریق به مظفرالدین شاه رسید. شاه به صدراعظم دستور داد که به دستگیری کریم خان اقدام کند و عین‌الدوله در همین مورد، در ۷ صفر، تلگرافی به وزیر مخصوص مخابره کرد:

... از قرار راپورت تلگرافی که از کازرون به عرض خاکپای جواهر آسای مبارک اقدس ملوکانه روحنا فداه رسیده و تلگراف دیگر که به توسط جناب معاون التجار ملاحظه شد، شب نوزدهم محرم کریمخان بویراحمدی و اسدخان یاوی با جمعیت زیاد به محل رستم که جزو ممسنی است ریخته، چهل نفر از اهالی رستم را کشته و جمعی را زخم‌دار کرده و عبدالرضاخان

مباشراً آنها را گرفته برده مقداری کل اموال آنها را غارت کرده، قلعه و برجهایی که محل مستحفظ بوده است تصرف کرده‌اند. وقوع این قضیه در خاکپای جواهرآسای مبارک محل تعجب گردید. مقرر فرمودند چندی قبل هم کریم خان مرتکب این حرکات شده محل رستم را غارت کرده و چند نفر را هم به قتل رسانده بود که مقرر گردید حتماً او را دستگیر کرده به سزا برسانند. حالا هم این راپورت و تلگرافات رسیده است. چه اقدامی در این باب کرده‌اید؟ البته سریعاً مأمورین مخصوص فرستاده اقدامات سریع عمل آورده حتماً و بلاعذر کریم خان را دستگیر کرده آنچه را که از محل رستم به غارت برده است تمام و کمال گرفته رد کرده در خصوص مقتولین هم خون بست نموده دیه خراجات را گرفته رد کرده طایفه بویراحمد را از خاک رستم و محل مستحفظین خارج نموده عبدالرضا خان مباشر را که گرفته برده‌اند مستخلص ساخته تقویت لازم را در حفظ ممسنی با مشارالیه فرموده مستحفظی که برای آنجا مرسوم و معمول است معین کرده و دستگیری کریم خان سعی و جهد بلیغ نموده نتیجه اقدامات را زود اطلاع دهید به عرض برسد. سلطان عبدالمجید.^{۲۱۳}

تلگرافهای متوالی سران قبایل بختیاری و قشقایی به صدراعظم و اعمال نفوذ و فشار افراد مخالف وزیر مخصوص در تهران در دربار و دستگاه صدراعظم، موجب شد که شاه و صدراعظم در مورد مسئله کریم خان حساسیت به خرج دهند و برای دستگیری او اصرار بورزند. آنان به صورت تلویحی چنین وانمود می‌کردند که دستگیر نکردن کریم خان مترادف با بی‌لیاقتی وزیر مخصوص بوده است و تلاش می‌کردند با این ترفند زمینه عزل او را فراهم کنند. به همین دلیل است که فقط یک روز بعد از تلگراف فوق، یعنی در ۸ صفر صدراعظم مجدداً به وزیر مخصوص تلگراف زد و خواستار پیگیری قضیه کریم خان شد:

... در دستگیری کریمخان بویراحمدی، که مصدر آن همه قتل و غارت در ممسنی شده، به علاوه طایفه لرکی بختیاری را چاپیده و فعلاً هم از قرار معلوم در حوالی بهبهان مشغول قلعه‌سازی و استحکامات است، مکرر

حسب الامر به جناب مستطاب عالی تلگراف شده است چه اقدامی کرده‌اید و علت تعویق در این باب چیست؟ قلعه‌سازی او معلوم است بعدها چه نتیجه خواهد داشت. چرا تعطیل در گرفتاری او می‌نمایید؟ البته به هر ترتیبی که مقتضی می‌دانید اقدامات سریعه در دستگیری او فرموده غارت و چپاول و خسارات مردم را استرداد نموده مراتب را زود اطلاع دهید. شرارت و قلع و قمع او لازم است، نتیجه به عرض برسد. سلطان عبدالمجید.^{۲۱۴}

کریم خان در این میان تلگرافی به صدراعظم مخابره و در آن اظهار کرد که حمله به ممسنی را به تلافی حمله عبدالرضا خان ممسنی به بویراحمدیها انجام داده است. صدراعظم به او پاسخ داد که برای اثبات صدق مدعای خود باید به شیراز نزد حکمران برود و حکمران این ادعای وی را تأیید و مخابره کند. عین الدوله در ۸ صفر طی تلگرافی این موضوع را بدین‌گونه به وزیر مخصوص مخابره می‌کند:

... کریمخان بویراحمدی تلگرافاً اظهار کرده بود که عبدالرضا خان ممسنی بر سر چند خانوار بویراحمدی که به ممسنی رفته بودند ریخته آنها را قتل و غارت کرده است. جواب این طور دادم که تلگرافات دیگر برخلاف این اظهارات شما رسیده است. این اظهار شما وقتی صحیح می‌شود که نزد حکومت فارس بروید و رفع اشتباه نمایید تا حکومت به تهران تلگراف نماید و احقاق حق به عمل آید. حالا با این جواب که به مشارالیه داده شده است، از طرف جنابعالی هم مشارالیه جلب شود، البته نزد حکومت خواهد آمد و به طوری که سابقاً تلگراف شده است اقدام و احقاق خواهید فرمود. سلطان عبدالمجید.^{۲۱۵}

چنین به نظر می‌رسد که کریم خان به شیراز نرفته و وزیر مخصوص، قوام السلطان نایب‌الحکومه کهگیلویه را مأمور مذاکره با او کرده است. اما در این میان علاوه بر فشار دولت مرکزی در مورد دستگیری کریم خان، وزیر مخصوص شاهد بروز حوادث و انتشار شایعاتی در سطح فارس و شیراز بوده که او را از نیات دولت مرکزی و سایر رجال سیاسی تهران درباره تضعیف خود آگاه می‌کرد.

از این رو طی تلگراف حضوری مورخه ۹ صفر خطاب به سپهدار، ضمن اشاره به حوادث و شایعات مزبور، تصریح کرده است که :

از حضرت عالی محترمانه استدعا می‌کنم اگر حاکم دیگری معین شده و یا شکل دیگری در نظر دارند به بنده محترمانه بفرمایید که دست و پای خود را جمع کنم و بیش از این مفتضح و آلوده نشوم. آدم بنده الاذن در بویراحمد با کریم خان مشغول سؤال و جواب و تسویه غارت لرکی بختیاری و ممسنی است...^{۲۱۶}

وزیر مخصوص علاوه بر تلگرافهای فوق در نامه‌هایی به عین‌الدوله، به صراحت از تحریک کریم خان به دست علاءالدوله سخن می‌گوید و در همین نامه‌ها به صدراعظم یادآوری می‌کند که دولت امکانات و توانایی نظامی لازم را برای مقابله با کریم خان ندارد و بنابراین باید از یک سو برای تقویت وضعیت نظامی تلاش کنند و از سوی دیگر با کریم خان به مذاکره بنشینند و حتی الامکان از طریق مسالمت‌آمیز قضیه را پایان دهند. در اینجا به دلیل اهمیت تاریخی نامه‌های مذکور، قسمتهایی از آنها را که مربوط به کریم خان است نقل می‌کنیم:

محترمانه عرض می‌کنم. کریمخان یا سابقه اطمینانی که از او داشتم و تعهداتی که در بدو ورود کتباً و تلگرافاً با فدوی کرده بود، بدون تحریک، این کار را که غارت کردن و چاپیدن ایل لرکی است در خیال بودم چگونه کرده است. از قراری که تحقیقاً معلوم شد، این مسئله به اغوا و تحریک جناب علاءالدوله است. اگر چه به خواست خدا و توجهات مخصوصه، اقدامات لازمه را کرده و طوری می‌کند که اسباب آسایش خیال مقدس باشد. استرداد غارتی که کرده است فراهم کرده و تنبیه لازم را از او خواهد کرد که بعد از این مرتکب این‌گونه حرکات نشود. ولی همین قدر عرض می‌کنم که خاطر مقدس مسبوق باشد. این نکته را هم عرض بکنم در صورتی که به خوشی و خوبی این اموال را رد نکند و جبران این حرکت جسورانه را ننماید، به واسطه تنبیه سایرین و خود او که خیلی از [یک کلمه نامفهوم] اطاعت منحرف خواهد شد، در تنبیه او ناچارم و باید تنبیه [شود] اگرچه آن وقت هم بدون استیذان و اجازه

اقدامی نخواهم کرد... ۲۱۷

او در نامه دیگری به عین الدوله می‌نویسد:

... کار کریم خان هم معلوم شد به واسطه تحریکات طهران است که عرض کرده‌ام ولی انشاءالله به خوبی و خوشی انجام می‌شود و اگر نشد ناچار به طور صحیح باید تنبیه سخت بشود ولو به عدم او هم باشد. کریم خان معرف حضور مبارک هست. از اشرار و یاغیهاست که مالیات خود را به زحمت می‌دهد و همیشه مشغول این کارها بوده است. اگر انشاءالله به طور خوب و خوش اصلاح کار او را نمود که خودش مطیع شود چه بهتر، والا اقداماتی که در مایه او باید بشود، به عرض می‌رسانم، هر دستورالعمل مرحمت شود اطاعت می‌کنم. ۲۱۸

وزیر مخصوص در نامه مفصل دیگری به صدراعظم، مسائل مهمی را در مورد نحوه برخورد با کریم خان مطرح می‌کند که نظر به اهمیت مفاد آن، به نقل آن می‌پردازیم:

قریان حضور مبارک شوم، ظهر روز شنبه و مشغول عرایض پستی بودم به زیارت دستخط رمز تلگرافی در مسأله کریم خان بویراحمندی نایل گردید. جوابی تلگرافی به عرض رساندم ولی لازم دید ترتیب کار او را مشروحاً عرضه دارم. کریمخان بویراحمندی از اشرار یاغی معروف شیراز است که پیش هیچ حاکم حتی حاکم بهبهان که جزء اوست نیامده، مگر در حکومت جناب علاءالدوله که به شیراز آمده و فوق‌العاده طرف توجه ایشان بوده که اغلب با هم بازی تخته می‌کردند. بعد از عزل ایشان که رفته، همین‌طور در قلعه خود که بسیار محکم است منزل کرده و بیشتر اوقات مشغول غارت و این نوع شرارتها بوده. در اول ورود فدوی که تفصیل حال او را به فدوی اظهار کردند، در جواب تلگراف تبریک ورود فارس، به او اظهار مهربانی کردم و نوشتم زودتر مالیات خود را پرداخته و خودت بیا شیراز که درباره تو کمال مهربانی را دارم. جواب خوبی هم داده بود که با کمال اطاعت حاضر و مالیات

خود را هم با آدم مخصوص می فرستم و خودم هم می آیم که تلگراف او حاضر است. بعد یکمرتبه نمی دانم چه شد و از کجا اطمینانی حاصل کرد که ابتدا شروع به کار خواجه الماس و آقاخان نموده، بعد لرکی بختیاری را غارت کرد و تلگرافهای سالار ارفع [خسروخان] در شکایت او رسید. این بود که قوام السلطان را مأمور کردم و خود در خیال همین ترتیب که دستخط جهان مطاع مبارک صادر شده بود چنانکه در پست سابق هم اشاره کرده بودم. ولی با نداشتن لوازم از همه چیز بدون استثناء، حال عجله نباید کرد. عقیده فدوی این است باید تحمل کرد قوام السلطان آنجا برسد و با او ملاقات نماید. ابتدا به طور مهربانی و مدارا حرف زده، اگر اموال غارتی را مسترد و ترضیه خاطر لرکی را به میل سالار ارفع فراهم کرد و مالیات هذه السنه خود را پرداخت و با قوام السلطان به شیراز آمد که بعد از آمدن او مراتب و اقتضای وقت را معروض و حکم آن را می فرمایید. اگر چنانچه تمرد کرد و هیچ یک از این مراتب را انجام نداد، آن وقت به طوری که مقرر شده است اقدامات لازم در دستگیری او می شود. علت اینکه عرض می کنم حالا این اقدام لازم نیست و نباید عجله کرد اولاً این است که به هیچ وجه استعداد در فارس نداریم که علی حده شرح سوار و قشون فارس را کراراً عرض کرده حالا هم مجدداً عرض کرده ام. ثانیاً شاید به همین ترتیب که قوام السلطان مأمور شده ان شاء الله کار اصلاح، و اموال غارت لرکی مسترد، مالیات دیوان وصول و خود او هم به شیراز بیاید. ثالثاً قلعه بسیار محکمی دارد که باید با خیلی زحمت و تدابیر ان شاء الله گرفته شود و قبل از وقت تدارک آن کار بشود که اگر به آنجا پناهنده شد بتوان به سهولت دستگیرش نمود. رابعاً صولت الدوله و حاجی کریم خان و قشقایی هم باید در این کار به واسطه قوت و بعضی [یک کلمه نامفهوم] دیگر، با قشون دولت همراه باشند که زودتر این خدمت انجام شود. خامساً قوام السلطان و عطاء الدوله به آنجا برسند و راهپورت وضع حاجی محمد کریم خان و کار و قلعه و ترتیب او را بنویسند که فدوی خوب مستحضر شده با اطلاع صحیح ان شاء الله اقدام شود و در این مدت هم به فرصت تدارکات و استعداد لازم دولتی را از سرباز و توپ و فشنگ و تفنگ و غیره به عنوان نظم حکومت بهبهان در آنجا حاضر نمایم که معطلی در کار نباشد و تصور نشود که فدوی در مسأله قشون و سرباز و توپخانه و لباس و غیره ذره ای | خلاف عرض کرده یا می خواهم تکذیب حاکم قدیم را بنمایم. به سر مبارک حضرت

اشرف و به خدای واحد باز هم خجالت می‌کشیم بیان واقع را به عرض برسانیم. مستدعی است به طوری که سابق و حالا عرض کرده‌ام زودتر ترتیبی در این کار بفرمایید که در موقع این فرمایشات تعطیلی در کار نباشد.^{۲۱۹}

مفاد نامه فوق، مسائل گوناگونی را روشن می‌کند که تحلیل همه آنها موجب اطالۀ کلام می‌شود. از جمله اینکه مذاکره با کریم خان بیش از آنکه جنبه مسالمت‌آمیز و آشتی‌جویانه داشته باشد، ناشی از ضعف دولت و نبود قدرت نظامی لازم برای سرکوبی کریم خان بوده است. بدین سبب بود که قوام‌السلطان مأمور مذاکره با کریم خان شد. در ۲۱ صفر ۱۳۲۴ وزیر مخصوص طی تلگرافی به اقبال‌الدوله، متن تلگراف قوام‌السلطان را در مورد مذاکره با کریم خان برای او مخابره کرد:

... حضور حضرت اجل آقای اقبال‌الدوله روحی فدا در ازای مرحمت برای اینکه دست خالی نرفته باشید، تلگرافی که امروز از قوام‌السلطان مأمور کار کریم خان رسیده است عیناً مخابره می‌کنم که به عرض برسد:

کریم خان به اطمینان آن تلگراف و دستخط مبارک و اطمینانی که جناب عطاءالدوله و چاکر دادیم، به سه فرسخ آمده فدوی ملاقات کرده، در اوامر مبارک مطیع و از برای خدمت حکومت حالیه حاضر ولی تظلمات فوق‌العاده دارد. تفرقه و غارت از بختیاری می‌خواهد نباشد. فردا نیم‌فرسخی آمده با جناب متصرف‌الملک مجدداً ملاقات کرده قرار ملاقات ده را هم داده راپورت عرض می‌شود. قوام‌السلطان.

خاطر مبارک را مسبوق دارید. جوابی هم که لازم بود مخابره شده است از اقبال حضرت اقدس الحمدلله این کار به خیر و خوبی گذشته و اصلاح خواهد شد.^{۲۲۰}

در حالی که مفاد تلگراف فوق از پیشرفت و موفقیت در جریان مذاکرات با کریم خان حکایت دارد و وزیر مخصوص هم در این مورد اظهار امیدواری می‌کند،

اما در عین حال جانب احتیاط را نگه می‌دارد و خود را برای رویارویی با وضعیت شکست مذاکرات و نبرد با کریم خان هم آماده می‌کند. او در ۲۵ صفر طی تلگراف مفصل به اقبال الدوله پس از طرح مسائل گوناگون قلمرو حکومت خود، اظهار می‌دارد که:

الآن سه هزار تفنگچی در ممسنی که ملک دیگری است برای کار کریم خان حاضر کرده‌ام و روزی مبلغی به آنها خرج می‌دهم تا آنکه توانسته او را در بهبهان حاضر کرده و مشغول تسویه کار او هستم و یکی از املاک حضرت اقدس^{۲۲۱} همین بویراحمدی است.^{۲۲۲}

ظاهراً مذاکرات نماینده وزیر مخصوص با کریم خان به توافق منجر شده و احتمالاً کریم خان در مقابل پرداخت مالیات و اطاعت از حکومت فارس، کلانتری مجدد کهگیلویه را برای خود درخواست کرده است. برای ما روشن نشد که این خواسته کریم خان برآورده شد یا نه، اما انتشار خبر آن موجب نگرانی شدید خوانین بختیاری گردید. تلگرافی که علی قلی خان سردار اسعد بختیاری در ۱۳ ربیع الاول ۱۳۲۴ برای وزیر مخصوص فرستاده حکایت از چنین امری دارد:

... بر حسب عرایض سابق بنده و شرحی که اعتضادالسلطان حالا تلگراف نموده، در باب کهگیلویه مشغول سؤال و جواب است. از قرار معلوم کریمخان را استحضار دارید چه قدر ضرر و صدمه امساله به بختیاری و سایر مردم وارد آورده، خلعت کلانتری بویراحمدی مرحمت فرموده‌اند، و خاطر مبارک مستحضر است هرگاه امسال کریمخان کلانتر بویراحمد باشد تولید چقدر زحمت به جهت حضرت اجل و بنده خواهد شد. نمی‌دانم در باب عمل کوه گیلویه با سالار ارفع چه فرمایش شده؛ استدعا دارم در این باب از خیالات خودتان بنده را مطلع فرمایید. هر گاه عمل کهگیلویه با دیگران

۲۲۱. دقیقاً معلوم نیست مظفرالدین شاه چه مقدار و در کدام نواحی از منطقه کهگیلویه را خالصه دولت قلمداد کرده و به فرزندش شجاع‌السلطنه بخشیده، اما به هر حال بخشهایی از منطقه کهگیلویه به این ترتیب به شجاع‌السلطنه اعطا و موجب واکنش ایلات این منطقه و قیام آنها بر ضد دولت مرکزی شده است. درباره این حادثه مهم در کهگیلویه، در منابع تاریخی مطالبی نیامده و باب پژوهش در این مورد باز است.
۲۲۲. قائم‌مقامی، همان، ص ۳۰۴.

گذشته باز در باب کریمخان باید فکری نموده اسباب نیکنامی و آسودگی خلق خدا بشود. بنده علی قلی.^{۲۲۳}

وزیر مخصوص در اواسط ربیع الثانی ۱۳۲۴ از حکومت فارس عزل و علاءالدوله^{۲۲۴} به جای او منصوب شد. در ۱۴ جمادی الثانی همین سال فرمان مشروطیت صادر شد. ده روز پس از پیروزی مشروطیت، مظفرالدین شاه درگذشت و فرزندش محمدعلی شاه به جای او به سلطنت رسید. وی در سال ۱۳۲۵ مجدداً وزیر مخصوص را به حکومت فارس منصوب کرد و ظاهراً این دوره حکومت او حدود سه ماه به طول انجامید.

سرانجام پس از کشمکشهایی که بدانها اشاره کردیم در سال ۱۳۲۵، حکومت کهگیلویه به احمد خان ضیفم الدوله قشقایی (برادر صولت الدوله) واگذار و او برای جمع آوری مالیات عازم منطقه شد. کریم خان که باید مالیات بویراحمد سردسیر را جمع آوری و به ضیفم الدوله تحویل می داد بر سر مسئله مالیات با ملاقباد سی سختی که متحد همیشگی وی و پسرخاله او بود و در رساندن او به قدرت نقش مؤثری داشت، اختلاف پیدا کرد. این اختلاف منجر به بروز جنگ میان آن دو شد و کریم خان به سی سخت حمله کرد. حدود سه شبانه روز جنگ ادامه یافت، ولی کریم خان قادر به تصرف سی سخت نشد و از حاجی قوام بختیاری ساکن فلارد که پسرخاله هر دو طرف جنگ بود، خواست تا میانجی‌گری کند. حاجی قوام به سی سخت رفت^{۲۲۵} و طرفین را در مجلسی گرد آورد و با هم آشتی داد. در این مجلس کریم خان اظهار کرد که اگر دست خالی (یعنی بدون نشانه‌ای از فتح و غلبه) از آنجا برود برایش سرشکستگی دارد. حضار جلسه متقاعد شدند که برای حفظ حیثیت خان، ملاامیرقلی پسر ملاقباد و چند تن از ریش سفیدان سی سخت همراه او

۲۲۳. همان، ص ۳۶۰.

۲۲۴. برخی نیز گفته‌اند که حسینعلی خان نظام‌السلطنه مالی به جای وزیر مخصوص به فارس اعزام شد (رک: قائم مقامی، همان، ص ۱۸).

۲۲۵. بنابه روایتی حاج قوام فرزند خود علی خان را برای میانجی‌گری به سی سخت اعزام داشت (رک: کباوند، همان، ص ۸۴).